

توفان الکترونیکی

نشریه الکترونیکی حزب کار ایران

دی ماه ۱۳۹۲ ژانویه ۲۰۱۴

شماره ۹۰

toufan@toufan.org www.toufan.org

رسانه های امپریالیستی حامیان دروغین طبقه کارگر ایران

مبارزه کارگران ایران تعطیل شدنی نیست

گزارشی از اعتراضات کارگران نیشکر هفت تپه و ایران خودرو

حال کارگر زندانی، رضا شهابی وخیم است

به یاری او و همه کارگران زندانی بشتابیم



افزایش زنان خیابانی ننگی بر پیشانی جمهوری اسلامی



مسئله امپریالیست آمریکا، مسئله هسته ای نیست

آنها دروغ می گویند

به مناسبت شصت و پنجمین سالگرد حقوق بشر

چرا حقوق بشر کمونیستی؟

نلسون ماندلا عضو رهبری "حزب کمونیست" بود



روشنفکر کیست؟

شرح حال زندگی لنین (قسمت پنجم)

اثر استفان لینگرن



رسانه های امپریالیستی حامیان دروغین طبقه کارگر ایران

" انسانها در سیاست همیشه قربانیان ساده دل فریب و خود فریبی بوده و خواهند بود تا زمانی که نیاموزند منافع طبقاتی این یا آن گروه را در پشت عبارت های اخلاقی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی و وعده های آنها جستجو کنند . "

سه منبع و سه جزء مارکسیسم (لنین)

متأسفانه برخی از فعالین کارگری ساده اندیشانه تصور می کنند ارزشهای ماوراء طبقاتی به نام حقوق بشر وجود دارد که مورد حمایت حتی امپریالیستهاست . در صورتی که واقعیتهای روزمره زندگی نشاندهنده این است که " حقوق بشر " ابزاری در دست آنها برای پیشبرد منافع طبقاتیشان می باشد. آنها اساساً برای بشر پیشیزی ارزش قائل نیستند! در همین مورد برای تحقق حقوق بشر در بیانیه حزب ما که به بهانه شصت و پنجمین سالگرد حقوق بشر انتشار یافته است چنین می خوانیم:

" مبارزه برای تحقق حقوق بشر از مبارزه بر ضد امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع داخلی می گذرد. حقوق بشر امپریالیستی حقوق بشری است که ابناء بشر را به دسته ای از انسانهای مستحق شکنجه و بی حقوق و وحشی و غیر متمدن، با حجاب و مسلمان و مسلمان سیاسی و یا به دسته دیگری از انسانهای به اصطلاح "لایک"، "مدرن"، بی حجاب و مسلمان غیر سیاسی، هوادار خصوصی سازی، سازمان تجارت جهانی، جامعه باز ... که شایسته برخورداری از حقوق بشر هستند تقسیم می کند. چنین تفکر بیمارگونه جرج بوشی و یا تونی بلری با تفکر خمینی و لاجوردی فرقی ندارد. و پیروان این دو تفکر نیز هر دو از یک قماشند." بیانیه حزب کارگران(توفان) ۲۰ آذر ۱۳۹۲

"در مصاحبه ای تلویزیونی خبرنگار سی بی اس از مادلین آلبرایت، وزیر خارجه وقت آمریکا، در مورد تاثیر تحریمها در عراق می پرسد: " ۵۰۰ هزار کودک عراقی مرده اند که از تعداد قربانیان هیروشیما هم بیشتر است. آیا نتیجه ارزش این را دارد؟" و آلبرایت در پاسخ می گوید که "این انتخاب بسیار دشواری است اما ما فکر می کنیم بهایی که می پردازیم ارزش آن را دارد." می بینید: به همین سادگی، این ۵۰۰۰۰۰ کودک اساساً در قاموس آنها بشر نیستند که حقوقی داشته باشند! هر روز شاهد بمباران و کشتار زن و کودک افغانی و پاکستانی و غیر نظامیان توسط هواپیماهای بدون سرنشین آمریکائی و پیمان ناتو هستیم، آنها هم بشر محسوب نمی شوند!

این حضرات امپریالیستها که تا به حال در کشورهای متعددی از جمله در کره شمالی و کوبا و عراق و ایران و شیلی از حربه تحریم علیه مردم و به منظور برانگیختن و ایجاد شورش علیه دولت مرکزی استفاده کرده اند (همچنانکه با راه انداختن تظاهرات با کاسه و قابلمه خالی علیه دولت آئنده زمینه های کودتا علیه او را فراهم کردند) و اصلاً جان مردم هم برایشان پیشیزی ارزش نداشته است، چگونه نگران مشکلات و وضعیت معیشت و خواستهای طبقه کارگر شده اند که در رسانه های خود، بخشی را، به مسائل کارگران اختصاص داده اند؟

آنها با صراحت، تمام باره ها هدف از تحریمها را ایجاد زمینه برای شورشهای اجتماعی علیه حکومت مطرح کرده اند تا بتوانند در شرایطی که حاکمیت در ضعف کامل و رو در روی مردم قرار دارد به تسلیم کامل و ادارند و در ازای تضمین بقاء حاکمیت ولایت فقیه، کشور را همه جوره چپاول کرده و به زیر سلطه کامل خود ببرند.

امپریالیستها از طرفی با تحریم فروش کالاها و لوازم و قطعات و مواد اولیه صنایع و تحریم خرید نفت و مبادلات بانکی، کارخانه ها را به ورشکستگی و کارگران را به بیکاری می کشانند و از طرف دیگر توسط رسانه هائی مثل رادیو فردا و بی بی سی و دویچه وله و غیره برای کارگران در ظاهر اشک تماشای میریزند و در واقع از تشدید گرفتاریها و مشکلات و مصائب کارگران دلشان از شادی قنچ میزند که به هدفشان که تشدید هر چه بیشتر بحران و نارضایتی بوده است نزدیک شده اند.

جالب اینجاست که رسانه های امپریالیستی وقاحت و بیشرمی را به جائی رسانده اند که خود را نه تنها دلسوز کارگران بلکه مدافع منافع ملی ایران هم می خوانند جا بزینند. همین بی شرفها که دیک چنی معاون ریاست جمهوری گذشته شان (بوش) با صراحت اعلام کرد که قصد دارند ایران را به ۲۱ کشور کوچک تجزیه کنند .

آنها می خواهند سازش و خیانت و وطن فروشی آخوندهای حاکم را اقدامی در جهت دفاع از منافع ملی جلوه دهند و برای این اقدام با اعتبار و نفوذ معنوی و شخصیت های کارگری مبارز هم بازی کنند. طبیعی است که نباید در دام دشمن طبقاتی افتاد، زیرا رسانه های امپریالیستی دنبال منافع خود هستند. ممکن است استدلال شود باید از "هر وسیله و امکانی" برای رساندن صدای طبقه کارگر به گوش مردم و جهانیان و در جهت سازماندهی مبارزات آنها استفاده شود. در این مورد باید توجه کرد که هدف مقدس اتحاد و همبستگی طبقه کارگر و زحمتکشان به وسایل و امکانات سالم و بیش از هر چیز به رهبران و فعالینی صادق و شجاع و مورد اعتماد و با نفوذ و خوشنام احتیاج دارد.

سلطنت طلبان با میلیاردها دلار ثروت دزدیده شده از مردم و امکانات بسیار زیاد، یا مجاهدین با میلیونها دلار کمک مالی صدام و کشورهای مرتجع عرب و در حال حاضر کمک اسرائیل و آمریکا، داشتن تلویزیون و نشریات، هیچگونه پایگاهی در بین مردم ندارند. ولی یک کارگر زندانی مثل رضا شهابی که از کار اخراج شده و بی پول و امکانات است از چنان نفوذ معنوی نه تنها در جنبش کارگری و سندیکائی بلکه در جنبش مردمی برخوردار است که لوزه به اندام آقای ربیعی وزیر کار و همه کابینه امنیتی و ساواکی حسن فریدون روحانی می اندازد.

باید مراقب بود و نتیجه سالها تلاش و کوشش و فداکاری و مقاومت و ایستادگی را مفت و مجانی به پای دشمنان طبقاتی نریخت. نه رضا پهلوی و نه هیچ نیروی بورژوازی ضد کارگری نمی تواند حامی و دلسوز کارگران ایران باشد. هدف همگیشان سوار شدن بر گرده کارگران و کشاندن آنها به زیر چتر ارتجاعي خود است. کارگران ایران فقط با تکیه به نیروی مستقل خویش و آگاهی و تشکیلات است که می توانند کشان کشان آزادی را به چنگ آورند و حق خود را از حلقوم رژیم سرمایه بیرون کشند.

مبارزه کارگران ایران تعطیل شدنی نیست



اکنون مدتهاست که کارگران سراسر ایران در اعتراض به رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی که از سیاستهای اقتصادی و نئولیبرالی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول الهام می گیرد و به پیروی از همین سیاست وضعیت مشقتباری را برای مزدبگیران جامعه آفریده است، دست به تحصن و اعتصاب و دیگر اشکال مبارزاتی زده و دربرخی موارد نیز سرمایه داران را وادار به عقب نشینی هایی کرده اند. این اعتصابات اگرچه محدود و فاقد رهبری اند، لیکن قدم به قدم گسترش می یابند و تأثیرات مهمی بر سایر حرکات اعتراضی مردم می گذارند. در حال حاضر مهم سازمان دادن مبارزه کارگران است. مبارزه برای دریافت حقوق معوقه و اضافه دستمزد، جلوگیری از بیکار سازیها، انعقاد قرارداد های دستجمعی و تشکیل سندیکاهای مستقل کارگری و... می تواند بسیج کننده همه کارگران باشد. تنها با سراسری شدن اعتصاب و همبستگی همه کارگران است که می توان سرمایه داران و دولت حامی آنها را به عقب نشینی واداشت و سرانجام کمر رژیم سرمایه داری را در هم شکست.

حزب ما از اعتصاب و تجمعات برحق کارگران نیشکر هفت تپه و ایران خودرو و تمامی خواسته های آنها از جمله اعتراض به پرداخت نشدن دو ماه حقوق و پاداش سالیانه حمایت می کند و همگان را به دفاع از این کارگران شریف که اینچنین بی باکانه به میدان آمده اند، فرا می خواند. کارگران ایران خود رو نیز مورخ ۱ دی ماه برای جبران دستمزد ها و کاهش سرعت خطوط مونتاژ و بهبود محیط کار دست به اعتصاب زدند. ما دو گزارش زیر را که به دفتر حزب ما رسیده است در حمایت از مبارزات کارگران هفت تپه و ایران خودرو انتشار می دهیم به این امید که در اثر مبارزه متحد آنها و حمایت های داخلی و خارجی به تمامی خواسته های برحق خود دست یابند.

تنها اتحاد طبقاتی و تشکل کارگران است که شرط نخست سایر موفقیت های آنها بشمار می رود. چاره کارگران حزب طبقه کارگر است که به دانش مارکسیسم لنینیسم مسلح باشد و باید از این طریق و فقط از این طریق منطقی و طبقاتی، مرگ نظام فقر آور و نکبتبار سرمایه داری وحشی را فراهم آورند.



کارگران نیشکر هفت تپه تجمع کردند

جمعی از کارگران نیشکر هفت تپه در اعتراض به پرداخت نشدن دو ماه حقوق و پاداش سالیانه صبح امروز در محوطه کارخانه تجمع کردند. رضا رخشان از فعالان کارگری نیشکر هفت تپه به اینها گفت: تجمع کنندگان که در بخش های کشاورزی و صنعتی کارخانه کار می کنند خواهان پاسخگویی مسئولان هستند. وی افزود: در حال حاضر حدود ۳ هزار کارگر مجموعه نیشکر هفت تپه بابت حقوق مهر و آبان ماه و پاداش سالیانه کشت محصول که معادل یک ماه حقوق می شود از کارفرما طلبکار هستند. وی با اشاره به همزمان شدن این تاخیر با آغاز فصل برداشت نیشکر و شروع پیش فروش محصول کارخانه گفت: این همزمانی نشان می دهد که برخلاف چند سال گذشته وضعیت کارخانه چندان مساعد نیست. به گفته رخشان شنیده های رسمی و غیر رسمی حاکی از آن است که کارخانه نیشکر هفت تپه برخلاف چند سال گذشته امسال فصل فروش خوبی را شروع نکرده است. وی باینکه تا پیش از این بخشی از نقدینگی مورد نیاز کارخانه نیشکر هفت تپه از طریق پیش فروش محصول شکر تامین می شد، گفت: حتی بطور غیر رسمی به برخی از کارگران پیشنهاد شده که بابت مطالبات حجم معینی از محصول شکر کارخانه را دریافت کنند. این فعال کارگری در خصوص علت فروش نرفتن محصولات این واحد صنعتی گفت: به نظر می رسد در نتیجه استمرار استفاده از تجهیزات فرسوده و نیز بازنشسته شدن تعداد بیشتری از کارگران ماهر امسال بهره وری در نیشکر هفت تپه به کمترین میزان خود رسیده است.

اعتراض کارگران فصلی «هفت تپه» به پرداخت نشدن منظم حقوق

صبح امروز ۶۵۰ نفر از کارگر فصلی «نی بُر» مجتمع کشت و صنعت هفت تپه در اعتراض به تاخیر در پرداخت حقوق ماهانه و عدم دریافت پاداش سال گذشته خود دست از کار کشیدند.

یکی از کارگران مجتمع کشت و صنعت هفت تپه که نخواست نامش فاش شود، با اعلام این خیر به ایلنا گفت: ۶۵۰ کارگر فصلی نی بر در اعتراض به تأخیر در پرداخت حقوق و عدم دریافت پاداش سال ۹۱ خود، کاردر مزرعه را تعطیل کرده و با «نشستن در مزارع» و کمپ منتظر پاسخگویی مسئولان مجتمع کشت و صنعت هفت تپه در این زمینه هستند. این کارگر با بیان اینکه حقوق کارگران نی بر هر ماهه در دو نوبت در روزهای دوازدهم و بیست و چهارم به حساب کارگران واریزی می شود، گفت: با توجه به اینکه کارگران فصلی نی بر در اردوگاه (کمپ) اقامت دارند و خانواده هایشان نیز در شهرستان ها و حتی استانهای مجاور سکونت دارند، حقوق این کارگران در دو نوبت پرداخت می شود، زیرا کارگران مورد نظر برای رفت و آمد و تأمین هزینه خانواده های خود و خانواده هایشان دارای دو هزینه مجزا هستند. او با بیان اینکه اقامت کارگران نی بر در کمپ و هزینه های ایاب و ذهاب مخارجشان را چند برابر کرده است، گفت: اگر حتی یک روز از زمان پرداخت حقوق به کارگران بگذرد کارگران در تأمین مخارجشان دچار مشکل می شوند. به گفته وی، بخش دیگری از مشکلات کارگران فصلی نی بر مربوط به دریافت نکردن پاداش سال گذشته (۹۱) به مبلغ حدود ۶۰۰ هزار تومان است که با گذشت بیش از نیمی از سال کارفرما هنوز قصد پرداخت آن را ندارد.

این کارگر که به نمایندگی از سایر کارگران سخن می گفت در خاتمه اظهار داشت: آنچه کارگران نی بر در طول تجمعات و اعتراضات صنفی متعددی که هم اکنون نیز ادامه دارد از کارفرما می خواهند فقط برای تأمین احتیاجات زندگیشان است که هیچگاه به روشنی به آن پاسخ داده نشده است.

گزارش اعتصاب در ایران خودرو

پس از راه افتادن بخش های مختلف کارخانه پس از رفع محدودیت های تجاری و تحریم، و کارکردن کارگران به روال گذشته، کارگران بخش جنوبی ایران خودرو که بخش های مونتاژ و تولید در آن قسمت وجود دارد از یکماه پیش تصمیم گرفتند نسبت به فشار کاری و عدم هماهنگی بین کار و دستمزد اقدام به اعتراض بکنند. هرچند که کارگران بخش شمالی ایران خودرو هم از این امر استقبال کردند اما متأسفانه به دلیل دوری و نبود تماس های لازم در روز شنبه ۳۰ آذر کارگران بخشهای جنوبی ایران خودرو که مونتاژ و تولید در آن قسمت قرار دارد با خوردن غذا و نرفتن به رستوران اعتراض خود را به گوش مدیران ایران خودرو رساندند. با اینکه از طرف مدیران و سرپرستان به کارگران گفته می شد که این راه اعتراض نیست ولی کارگران با این اقدام هماهنگ اولین اعتراض خود را نسبت به سرعت خطوط تولید و کمی دستمزد ها اعلام کردند.

سرعت زیاد خطوط تولید باعث فشار عصبی و پرخاشگری در کارگران می شود که نمونه چند هفته پیش در ایران خودرو و اقدام به خودکشی یکی از کارگران ایران خودرو از نمونه های آن است. به هر حال این اولین هشدار به مدیریت برای جبران دستمزد ها و کاهش سرعت خطوط مونتاژ بود. «سندیکای کارگران فلزکار و مکانیک ضمن حمایت از این اعتصاب و خواسته های کارگران امیدوار است که هماهنگی بین بخش های شمالی و جنوبی ایران خودرو به اتحاد کارگران ایران خودرو منجر شده و با اعتراضات هماهنگ به خواسته های خود برسند.»

سندیکای کارگران فلزکار و مکانیک ۱/۱۰/۱۳۹۲

حال کارگر زندانی، رضا شهابی وخیم است

به یاری او همه کارگران زندانی بشتابیم



طبق اطلاعیه منتشره از طرف کمیته دفاع از رضا شهابی مورخ ۱/۱۰/۱۳۹۲ وی روز شنبه ۳۰ آذر جهت MRI مجدد از کمر به بیمارستان شهدا تجریش انتقال داده شد. MRI مجدد بنا به دستور پزشکی قانونی و به خاطر وخامت وضعیت کمر رضا انجام شده است. بنا به این گزارش وی وضعیت جسمی خوبی نداشته و برای حرکت نیاز به کمک داشته است و همچنین بی حسی پای چپ وی کاملاً مشهود بوده است.

در یک ماه گذشته رضا به دلیل درد شدید در ناحیه کمر و انتهای ستون فقرات فقط به کمک داروهای مسکن و کورتون توانسته است این شرایط را تحمل کند. وخامت اوضاع او به نحوی است که عملاً پای چپ وی بی حس شده است و برای هر حرکت کوچکی نیاز به همراهی چند نفر دارد تا واژگون نشود. وی حتی برای حمام و دستشویی نیز باید همراه داشته باشد. این در حالی است که علاوه بر پزشک معالج رضا، پزشک قانونی هم تأکید کرده است که وی بایستی برای ادامه درمان بستری شود و همچنین با استفاده از

فیزیوتراپی تخصصی و آب درمانی وضعیت بیماریش را کنترل کند؛ اما مسئولین امنیتی و قضائی با وجود وخامت اوضاع جسمی وی نه تنها به او مرخصی درمانی نداده اند بلکه حتی از ملاقات حضوری وی با خانواده اش را که خودشان مجوز داده بودند ممانعت کرده اند.

ادامه این وضعیت و عدم رسیدگی به وضعیت جسمی رضا شهابی باعث شده است که روند بیماری سریعتر شده و وی در شرایط بحرانی قرار بگیرد. کمیته ی دفاع از رضا شهابی ضمن ابراز نگرانی شدید از وضعیت وخیم رضا، هر گونه پیامد ناشی از عدم رسیدگی و درمان به موقع را متوجه مسئولین امنیتی و قضایی دانسته و از همه تشکل های کارگری ایران و جهان می خواهد تا مراتب اعتراض خود به وضعیت رضا شهابی کارگر و عضو هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد را به هر شکل ممکن اعلام نمایند. چندی پیش عفو بین الملل در فراخوانی به تاریخ ۶ نوامبر ۲۰۱۳ نگرانی شدید خود از وضعیت خطرناک رضا شهابی را اعلام نموده است و خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط رضا شهابی شده است. در بیانیه "اقدام فوری" سازمان عفو بین الملل آمده است: رضا شهابی، فعال کارگری ایران، محبوس در زندان اوین تهران، نیاز فوری به مراقبت های پزشکی ای دارد که نمی تواند در زندان از آنها برخوردار باشد. رضا شهابی، زندانی عقیدتی ای که در حال گذراندن حکم شش سال زندان می باشد، باید فوراً و بدون قید و شرط آزاد شود. عفو بین الملل در فراخوان "اقدام فوری" خود از عموم درخواست کرده است که به زبانهای فارسی، عربی، انگلیسی یا هر زبان دیگری از مقامات ایرانی بخواهند که رضا شهابی را فوراً و بدون قید و شرط آزاد کنند چرا که عفو بین الملل معتقد است ایشان یک فعال اتحادیه ای کارگری است که تنها به دلیل فعالیتهای مسالمت آمیز کارگری زندانی شده است. عفو بین الملل همچنین خواهان آن شده است که رضا شهابی بدون تاخیر به درمان پزشکی خارج از زندان دسترسی پیدا کند. کمیته ی دفاع از رضا شهابی ضمن ابراز نگرانی شدید از وضعیت وخیم او، همانطور که بارها اعلام کرده است هرگونه پیامدهای ناشی از تداوم حبس رضا شهابی و عدم درمان مناسب او را متوجه مقامات و مأموران قضایی، امنیتی و زندانبانان می داند و از تشکل های کارگری ایران و جهان و مدافعین حقوق انسانی کارگران می خواهد تا به هر شکل ممکن به این وضعیت غیر انسانی اعتراض کنند و خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط رضا شهابی گردند.

رژیم ضد کارگری سرمایه داری جمهوری اسلامی که در باتلاق بحران سیاسی اقتصادی فرورفته است چاره ای جز بازداشت و اخراج و سرکوب کارگران مبارز و آزار و اذیت آنها نمی بیند. زندا، شکنجه و مرگ پاسخ رژیم به کارگران شریف و معترض ایران است که برای کسب حقوق حقه خود مبارزه میکنند. لیکن رژیم را توان خاموش کردن اعتراضات کارگری و تلاش برای ایجاد اتحادیه های مستقل کارگری نیست و این تلاشها سالهاست که به یک امر طبیعی برای کارگران تبدیل گشته و هر روز قدرتمند تر رژیم را به چالش می گیرند. دلیل زندانی کردن رضا شهابی و سایر کارگران مبارز ایران هراس رژیم ارتجاعی از گسترش مبارزات سازمان یافته مزد بگیران است و رژیم سرمایه داری راهی جز توسل به قهر و سرکوب بربرمنشانه کارگران پیش روی خود نمی بیند. تلاش های رژیم برای مهار جنبش کارگری با شکست روبرو شده و دامنه اعتراضات کارگری هر روز گسترش می یابد. وظیفه تمامی نیروهای آزادیخواه و ضد امپریالیست و ضد رژیم جمهوری اسلامی است که بی قید و شرط خواهان آزادی کارگران زندانی و همه زندانیان سیاسی گردند و با همبستگی و یگانگی و گسترش اعتراضات سیاسی صدای همه کارگران در بند ایران باشند.

جامعه ده درصدی یعنی فقر نو در صدی

جامعه ده درصدی یعنی ۹۰ درصد مردم در فقر و فلاکت و بی حقوقی بسر می برند و ۱۰ درصد در رفاه و امنیت کامل اقتصادی. کارگری که ۲۶ ماه حقوق دریافت نکرده چه راهی برایش جز مبارزه متشکل برای براندازی این نظم پوسیده ضد بشری باقی مانده است.



افزایش زنان خیابانی ننگی بر پیشانی جمهوری اسلامی



ما بارها در مورد رفتار زن ستیزانه و قرون وسطایی جمهوری اسلامی نوشتیم و مخالفتمان را با حجاب اجباری و یا بی حجابی اجباری ابراز داشتیم. شیوه زوری چکمه رضاخانی و یا نعلین خونین اسلامی، پاسخ به مسئله حجاب نیست. هر دو شیوه مذموم و زشت و سرکوبگرانه است. آزادی پوشش حق طبیعی زنان است و دولت حق فضولی در زندگی شخصی زنان را ندارد. ملاحظاتی تاریک اندیش و ضد زن می گویند بی حجابی موجب فساد و فحشاست. اما این ابلهان کوراندیش باید بدانند که فحشا، اعتیاد و همه مفاصد دیگر اجتماعی یک ریشه دارند و این روشن است که ریشه این پدیده ها بی حجابی و یا "بد حجابی" نیست. ریشه مشترک فحشا، دزدی و جنایت و کلاهبرداری در سیستم بحران زده سرمایه داری جمهوری اسلامی است که با شیوه مافیایی و غارت و چپاول نفت کشور فقر عظیمی در جامعه ایجاد کرده بطوریکه از کشور "عقیف اسلامی" صدها دختر زیر پانزده سال به ممالک شیخ نشین صادر میگردد و فحشا در چنین ابعاد گسترده ای در صد سال اخیر در ایران بی سابقه بوده است. آمارهایی که اخیراً در رسانه های رسمی خود رژیم جمهوری اسلامی انتشار یافته از گسترش روزافزون تن فروشی در ایران سخن می گویند. آمار زیر از **روزنامه خراسان** که در مورد زنان خیابانی است سند جنایت و خیانت رژیم جمهوری اسلامیست که با ایجاد عظیم فقر و ناهنجاریهای اجتماعی و برخورد نادرست و جنایتکارانه با زنان ایران مسبب اصلی رشد فحشا و دیگر مفاصد اجتماعی در ایران است.

« رئیس پلیس امنیت عمومی فرماندهی انتظامی خراسان با بیان اینکه شهر مشهد وضعیت بدی از لحاظ حضور زنان خیابانی دارد گفت: تمامی زنان خیابانی در مشهد شناسایی و اکثر آنها نیز دستگیر شده اند (!!!!) صفحه ۱۳ روزنامه خراسان ۸۹/۱۲/۲۷ ...

سرهنگ نجاریان سپس به آماری در مورد زنان خیابانی اشاره کرد و گفت:

۱۹ درصد این زنان زیر ۲۵ سال سن دارند، ۵۵ درصد بین ۲۵ تا ۳۵ سال و ۲۵ درصد دیگر نیز بالای ۳۵ سال هستند

($۹۹ = ۲۵ + ۵۵ + ۱۹$ یعنی اینکه ۱ درصد از زنان خیابانی نه زیر ۲۵ سال، نه بین ۲۵ تا ۳۵ و نه بالای ۳۵ سال سن دارند !)

وی افزود ۵۵ درصد از زنان خیابانی که در مشهد دستگیر شده اند اهل همین شهر هستند، ۱۹ درصد از شهرستانهای تابعه استان

۱۱ درصد از خارج از استان و ۳ درصد هم ساکن خارج از کشور هستند

($۸۸ = ۳ + ۱۱ + ۱۹ + ۵۵$ یعنی اینکه ۱۲ درصد نه ساکن مشهد و استان هستند و نه از خارج از استان آمده اند و نه ساکن

خارج از کشورند. به عبارت بهتر ۱۲ درصد از زنان خیابانی مشهد از ساکنین کرات دیگر هستند و این خود بهترین دلیل برای اثبات

حیات در سایر کرات آسمانی است)

وی گفت: ۱۲ درصد این زنان بیسواد، ۶۳ درصد زیر دیپلم، ۲۳ درصد دارای مدرک دیپلم و بالاتر هستند

($۹۸ = ۱۲ + ۶۳ + ۲۳$ یعنی اینکه دو درصد نه بی سوادند، نه زیر دیپلمند و نه بالای دیپلم !!!)

وی افزود بیش از ۹۰ درصد از زنان خیابانی نیز مشکل اعتقادی دارند

(به عبارت بهتر حداقل ۱۰ درصد از روسپیان مشهد هیچگونه مشکل اعتقادی ندارند و کاملاً مؤمنند) !!

مسئله امپریالیست آمریکا، مسئله هسته ای نیست

امپریالیسم و صهیونیسم در منطقه با شناختی که از ایران دارند و اطلاعاتی که بدست می آورند، می دانند که وضع حکومت جمهوری اسلامی تا به چه حد متزلزل است و خطر فروپاشی آنها تنها تخیل نیست. رژیم جنایت پیشه جمهوری اسلامی در میان مردم نه محبوب است و نه مطلوب و به این جهت فاقد پایگاه مردمی است. این همان ابزار قدرتی است که رژیم جمهوری اسلامی برای تداوم استقلال ایران فاقد آن است و به این جهت منافع حاکمیت خویش را بر منافع ایران مرجح می بیند.

آمریکائی ها به روشنی بیان کرده اند که مسئله آنها، مسئله هسته ای نیست، آنها در این فاصله حداقل در حرف پذیرفته اند، که غنی سازی اورانیوم حق مسلم مردم ایران است و قدرتهای جهانی حق ندارند و نمی توانند از بالای سر پیمانهای جهانی اراده قلدنشانه خویش را به مملکت تحمیل کنند. زیرا واقعا هم در این عرصه جایی برای بمبهای اتمی موهومی ایران وجود ندارد، تا آنرا پیدا کنند و به نمایش بگذارند. آنها حق مسلم مردم ایران را که مورد تائید همه ممالک غیر متعهد جهان و تمامی خلقهای جهان است در حرف به رسمیت می شناسند، ولی در عمل شرط و شروطی را به ایران تحمیل می کنند که آن حق تنها یک شیر بی پال و دم اشکم بر صفحه کاغذ شود و بدون نتیجه عملی باقی بماند. آنها حق ما را تا زمانی که نخواهیم از آن استفاده کنیم برسمیت می شناسند. سخنان اخیر نتانیاهو که اساسا این حق را به رسمیت نمی شناسد و یا تغییر لحن صهیونیستی وزیر امور خارجه فرانسه که تا دیروز می خواست به رهبری سرکوزی بر سر مردم ایران بمب اتمی بیاندازد، از همین جا سرچشمه می گیرد و بخشی از سیاست جنگ فرسایشی آنهاست. امپریالیسم آمریکا در تجاوز به کره، در تجاوز به ویتنام در تجاوز به لائوس و کامبوج، در تجاوز به افغانستان و عراق، در تجاوز به حقوق بشر و ملل، در تجاوز به لیبی و سوریه، در تجاوز به اندونزی و شیلی و کنگو و... همیشه دروغ گفته و سند جعل کرده است. هرگز نباید به امپریالیسم اعتماد کرد. آنها فقط به عهد شکنی و حفظ منافع ابر شرکتهای امپریالیستی و منافع آزمندانانه خویش تعهد دارند و مقیدند. وعده امپریالیسم وعده گرگ به گوسفندان است. آنها بر اساس اسناد ویکی لیکز، اسناد قهرمانی، بنام ادوارد اسنودن و... در پشت دیوار بلند دروغ و حاشا، تمام ارزشهای انسانی را لگدمال کرده و بزرگترین دستگاه نظارت، جاسوسی و شنود تاریخ بشریت را برای نقض حریم خصوصی انسانها و ملتها و کشورها بوجود آورده اند. آنها ولی با بی شرمی از نقض حقوق انسانها و دستگاههای خفیان و شنود، در سایر ممالک انتقاد می کنند. آیا این جنایتکاران ریاکار قابل اعتمادند؟ هرگز! آن مدعیان سیاسی که بعد از یک قرن ریاکاری امپریالیسم و اسناد غیر قابل انکار بر آنها سرپوش می گذارند، ساده لوح نیستند، خود فروخته اند.

نقل از فیسبوک توفان

سخن هفته

یکشنبه اول دی ماه ۱۳۹۲



۶۰ سال گذشت

شصتمین سالروز کشتار دانشجویان، روز دانشجو را پشت سر میگذاریم. ۱۶ آذر ۱۳۳۲ روزی است که نیکسون جنایتکار، معاون وقت ریاست جمهوری آمریکا پس از کودتای ننگین "سیا" به ایران آمده بود. این امر درشرایطی صورت می گرفت که عمال امپریالیسم بر سر کوی و بازار، کارخانه و مزرعه، مدرسه و دانشگاه با سلاح گرم و با چوب و چماق و چاقو خفقان می آفریندند و دانشجویان انقلابی و مبارز ناقوس مرگ رژیم بیدادگر کودتا و اربابانش را در دانشگاه بصدا درآوردند. در این روز سه تن از دانشجویان انقلابی و میهن پرست شریعت رضوی، قندچی و بزرگ نیا قلب جوانشان طعمه رگبار آتشبار دشمن نابکار گشت و خون پاکشان همچون جویباری از دانشگاه سرازیر شد و با خون زحمتکشانشان در آمیخت تا پیوسته یاد آور همبستگی ضد استبدادی، ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی دانشجویان و عموم مردم آزادیخواه ایران باشد.

حزب کار ایران (توفان) ضمن گرامیداشت این روز تاریخی، خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط همه دانشجویان و تمامی استادان اخراجی و برچیدن فضای پلیسی و تفتیش عقاید دردانشگاههای ایران است.

مرگ بر استبداد و امپریالیسم!

گرامی باد خاطره شانزده آذر!

۱۶ آذر ۱۳۹۲

به مناسبت شصت و پنجمین سالگرد حقوق بشر ۱۹۴۸-۲۰۱۳

چرا حقوق بشر کمونیستی؟



فریدریش انگلس در اثر جاودانی خود «آنتی دورینگ» (بر ضد دورینگ) در باره مقولات تاریخی-اجتماعی نظیر آزادی، برابری و حقوق انسانی بر ضد نظریات آقای دورینگ بپاخاسته و ماهیت تساوی طلبی و حقوق انسانی مورد ادعای بورژوازی را برملا ساخته است و می نویسد:

«همین که در اثر پیشرفت اقتصادی جامعه، خواست آزادی از قید و بند فئودالی و ایجاد تساوی حقوق از طریق نابودی ناعدالتیهای فئودالی در دستور روز قرار گرفت، می باید ابعاد وسیعتری می یافت. اگر این تساوی حقوق برای صنعت و تجارت مطرح می شد، می باید برای انبوه دهقانان هم کمال تساوی حقوقی مطرح شود، دهقانانی که در مراحل مختلف وابستگی سرواژ بسر می بردند و قسمت اعظم ساعات کار خود را بدون اجرت برای اربابان محترم فئودال کار می کردند و علاوه بر آن باید به فئودالها و دولت هم باج و خراج می پرداختند. و راه دیگری جز این نبود که لغو امتیازات فئودالی و آزادی اشراف از مالیات و دیگر امتیازات سیاسی اقتدار مختلف نیز درخواست گردد. و از آنجا که انسانها در یک حکومت جهانی نظیر امپراتوری روم زندگی نمی کردند، بلکه در نظامی از دولتهای متفاوت و مستقل و در عین حال مرتبط با یکدیگر بسر می بردند، دولتهائیکه در مرحله ای تقریباً یکسان از تکامل سرمایه داری قرار داشتند، بدیهی بود که خواستها خصوصیتی عمومی و فرارونده تر از مرزهای یک دولت یافت و خواست آزادی و تساوی، بعنوان **حقوق بشری** اعلام شد. در حالیکه خصوصیت ویژه حقوق انسانی در سرمایه داری چنان است که مثلاً قانون اساسی آمریکا که نخستین قانونی است که حقوق بشر را به رسمیت می شناسد، در عین حال نیز برده بودن سیاهان آمریکا را هم تأیید می کند: امتیازات طبقاتی تحقیر و امتیازات نژادی تقدیس می شود.

برهنگان آشکار است که از لحظه ایکه بورژوازی از لاک پیشه وری فئودالی سر بر می آورد، از هنگامی که طبقه میانه حال قرون وسطی به طبقه ای مدرن تبدیل می شود، همواره و ضرورتاً توسط سایه اش یعنی پرولتاریا، تعقیب می شود. و **بهمین منوال هم، خواستهای تساوی طلبی بورژوازی با خواستهای تساوی طلبی پرولتاریا همراه است** (تکیه از توفان). از لحظه ایکه خواست بورژوازی برای الغاء امتیازات طبقاتی مطرح می گردد، همراه با آن، خواست پرولتاریا برای نابودی خود طبقات مطرح می شود. ابتداء در شکل مذهبی اش با اتکاء به مسیحیت اولیه و سپس با استناد به تئوریهای تساوی طلبی خود بورژوازی - پرولتاریا بورژوازی را به بازخواست می کشد که تساوی طلبی نباید فقط ظاهری و در سطح دولت باشد، بلکه باید بطور واقعی و در زمینه های اجتماعی، اقتصادی هم تحقق یابد. و مشخصاً از زمانی که بورژوازی فرانسه از زمان انقلاب کبیر، تساوی بورژواها را در صدر مسایل قرار داد، پرولتاریای فرانسه هم قدم به قدم با خواستهای تساوی اجتماعی، اقتصادی به او پاسخ داده است، مساوات بطور عمده به صلابت جنگ پرولتاریای فرانسه مبدل شد) تکیه از توفان.

بدینترتیب خواست مساوات از زبان پرولتاریا معنایی دوگانه دارد (تکیه از توفان). یا - آنطور که مشخصاً در اوایل دیده می شود، مثلاً در جنگهای دهقانی-واکنشی است طبیعی علیه بی عدالتیهای اجتماعی سر به فلک کشیده، علیه تفاوت عظیم فقرا و اغنیاء، اربابان و برده گان، شکمبارگان و گرسنگان، که در چنین حالتی بیان ساده غریزه انقلابی است و تنها و تنها از این جهت است که حقانیت دارد. و یا اینکه خواسته ایست که از واکنش در مقابل تساوی طلبی بورژوازی بوجود آمده، که در مقابل خواستهای بورژوازی خواسته های کمابیش درست و پیشرفته تری مطرح می کند و از آن بعنوان وسیله تبلیغاتی استفاده می جوید تا کارگران را با ادعای خود سرمایه داران، علیه سرمایه داران بشورانند.

در این مورد بود و نبود چنین اراده ای به مساوات سرمایه داری وابسته است. در هر مورد، محتوی واقعی خواست تساوی طلبی پرولتاریا، خواست **نابودی طبقات** است. هرگونه خواست تساوی طلبی که از این خواست فراتر رود، ضرورتاً به خواستی میان تهی منجر می شود. «(آنتی دورینگ بخش ۱۰ اخلاق و حقوق-مساوات).

پرولتاریا که مانند سایه بورژوازی را تعقیب می کند نباید دستاوردهای بورژوازی را در عرصه مبارزه دموکراتیک و حقوق بشر و تساوی طلبی و... بدور افکند بلکه باید ماهیت این تساوی طلبی، مشروط و ریاکارانه بودن آنرا نشان دهد. پرولتاریا همواره آگاه است که انسانها زمانی به حقوق انسانی خویش دست پیدا می کنند که طبقات از بین بروند و تازه در چنین جامعه ای حق به مثابه میزانی برای سنجش ناعدالتیهای اجتماعی ضرورت خویش را از دست می دهد. در جایی که نیروی برای سرکوب سیاسی و ضایع کردن

حقوق انسانها و تکیه بر امتیازات طبقاتی موجود نباشد مفهومی به عنوان “حق” و “حقوق بشر” نیز ضرورت بقاء خویش را از دست می‌هد.

باین جهت پرچم مبارزه برای تحقق حقوق بشر در دست پرولتاریا از جنبه تبلیغاتی و افشاء دسیسه‌ها و دورویی بورژوازی مهم است. پرولتاریا می‌داند که مقوله حقوق بشر مقوله‌ای تاریخی و اجتماعی است و بندریج با تکامل جوامع بصورت نطفه وجود آمده، تحول یافته در دوران سرمایه‌داری بالغ گشته و در دوران امپریالیسم پا به سن گذاشته و در دوران گذار به کمونیسم و جامعه کمونیستی عمرش به پایان رسیده و زایل می‌گردد. حقوق بشر امری ابدی و جاودانی و مقدس نیست.

بورژوازی امپریالیستی امروزه می‌خواهد از “حقوق بشر” که در تناقض کامل با ماهیت تجاوزگرانه امپریالیسم قرار دارد پرچم مبارزه تبلیغاتی خویش را بسازد. در همه جوامع طبقاتی حقوق بشر کمابیش نقض می‌شود. این نقض حقوق به صورت زندان و شکنجه و اعدام است و یا اشکال نژادپرستانه و ضد خارجی به خود می‌گیرد. این نقض حقوق بشر به صورت لشگرکشی و آدمکشی با متمدنانه‌ترین سلاحهای کشتار جمعی است. آدمکشی امپریالیسم در یوگسلاوی، عراق و افغانستان از مصادیق بارز نقض حقوق بشر است. امپریالیسم حق حیات را از بشر می‌گیرد. امپریالیسم خود را به مقامی می‌رساند که کلاه داوری را بر فرق خویش گذارده و تعیین می‌کنند که چه کسی برانزده این حق است و چه کسی نیست. وی تعیین می‌کند که ناقض حقوق بشر کیست و چه قیافه‌ای دارد. در دوران امپریالیسم که تصمیمات رنگ جهانی به خود می‌گیرد این امپریالیسم است که خودش می‌برد و می‌دوزد و شتر این خیاط باشی روزی در خانه همه خواهد خوابید. نقض حقوق بشر در ماهیت امپریالیست‌هاست. امپریالیست‌ها با قدرت توپخانه تبلیغاتی بی‌نظیر تاریخی خویش، با قدرت عظیم ماشین افکار عمومی سازی خویش پذیرش جنایات امپریالیست‌های متمدن و “سکولار” و مدرن را به امری متعارف و عام بدل می‌کنند. چنین جنایاتی توسط بورژوازی امر جدیدی نیست. آقای دورینگ در کتاب خویش در نزاع میان دو گروه از انسانها به توجیه چنین اعمال زشتی دست زده و می‌نویسد:

“چنانچه یکی از آنها بر اساس علم و حقیقت و دیگری بر اساس خرافات و پیش داوری عمل کند... در چنین حالتی معمولاً باید جریانات مخالف یکدیگر بوجود آیند... و در مرحله معینی از این بی‌لیاقتی، ناپختگی و شرارت باید تصادماتی رخ دهد... این تنها بچه‌ها و دیوانگان نیستند که قهر، آخرین حربه علیه آنهاست. خصوصیت دستجات طبیعی و یک طبقه متمدن انسانها می‌تواند برای تحمیل خواسته‌های خصمانه و نابجای خود، تبدیل این خواسته به حلقه‌ای از رابطه اجتماعی را به ضرورتی اجتناب‌ناپذیر مبدل سازد. اراده بیگانه هم هنوز در اینجا اراده‌ای متساوی الحقوق است، ولی بعلت نابجا بودن این خواست و عملکرد خصمانه و مضرانه اش، ایجاد فعالیت برای برقراری تعادل را موجب می‌شود، و اگر در اثر اعمال قهر متحمل رنج شود، در چنین حالتی تنها ثمره‌ی بیعدالتی اش است که حاصلش می‌گردد...”

بر این اساس آن نیروئی که خویش را عالم و حقیقت خواه می‌نماید محق است نیروی دیگری را که خرافاتی بوده و پیشداورانه عمل می‌کند و بعلت بی‌لیاقتی و ناپختگی و شرارتش موجبات تصادمات را ایجاد کرده است با اعمال قهر خویش مطیع سازد. این اعمال قهر چنین توجیه می‌شود که برای ایجاد حلقه‌ای از رابطه اجتماعی به ضرورتی اجتناب‌ناپذیر مبدل شده است. این اعمال قهر خصمانه ایجاد فعالیت برای برقراری تعادل است. البته تعادلی که قوای قهریه خواهان آن است.

فریدریش انگلس در همان کتاب با تکیه بر این طرز تلقی می‌نویسد: “تساوی کامل” این دو اراده را از بین برده و اخلاقی بوجود آورد که مطابق آن همه جنایت‌های دولتهای غارتگر متمدن علیه خلقهای عقب مانده و حتی عملیات مسموم کننده روسها در ترکستان توجیه پذیر باشد. هنگامیکه ژنرال “کافمن” در تابستان ۱۸۷۳ بر قبیله جمود از قبایل تاتار شیبخون زد، چادرهایشان را سوزاند و زنان و کودکان را بنحو “مرسوم قفقازی” آنگونه که دستور بود قطعه قطعه کرد، مدعی شد که به علت خواست نابجا و خصمانه جمودها و بخاطر تبدیل این خواست به حلقه‌ای از روابط اجتماعی، همه‌ی این اعمال ضرورتی اجتناب‌ناپذیر و وسایل بکار برده شده هدفمند بوده و کسیکه هدف را می‌خواهد باید وسیله را هم بخواهد...”

خواننده می‌تواند بجای نام آقای کافمن نام جرج دبلیو بوش را بگذارد و بجای قبیله جمود نام صدام حسین و یا کشور عراق را بکار برد. نظریاتی که انگلس در میان سالهای ۱۸۷۷ تا ۱۸۷۸ بیان کرده هنوز تازه گی خود را حفظ کرده است.

امروز کشتار و جنایت امپریالیست‌ها “به علت خواست نابجا و خصمانه جمودها و بخاطر تبدیل این خواست به حلقه‌ای از روابط اجتماعی”، “به ضرورتی اجتناب‌ناپذیر مبدل شده است”. و باین ترتیب اقدامات بازدارنده و سلطه‌گرایی امپریالیستی یعنی “این اعمال قهر خصمانه ایجاد فعالیت برای برقراری تعادل است.”

بشریت امروز با همان اوضاع گذشته در شکل نوینی روبرو شده است. امپریالیست‌ها می‌خواهند با تلاش برای ایجاد آن روابط اجتماعی که مورد پسند آنها نیست مبارزه کنند و این کار را ضرورت اجتناب‌ناپذیر جا زده و جنایات خویش را توجیه می‌کنند.

از این بحث باید نتیجه گرفت که در شرایط سلطه جهانی امپریالیستی تاثیرات این تبلیغات و اقدامات بسیار گسترده‌تر و عمیقتر است.

کمونیستها در عین حمایت از حقوق بشر باید مرزبندیهای خویش را با "بشر دوستی" کاذب بورژوازی و امپریالیستی روشن کنند. هرگز نباید مرز میان این بشر دوستی کمونیستی و امپریالیستی مخدوش شود. آنها که در پی مخدوش کردن مرز میان این دو نوع بشر دوستی هستند و عملاً نیز مرز میان سازمانهای مترقی بشر دوست و سازمانهای بشر دوست امپریالیست ساخته را می زدایند تلاش دارند در زیر نقاب بشر دوستی همان جنایات کافمن را در ترکستان توجیه کنند. اعمال خشونت و آدمکشی آنها ضرورت تاریخی به حساب آمده و برای برقراری تعادل امپریالیست پسند مناسب است.

کمونیستها باید مبارزه برای حقوق بشر را با مبارزه علیه امپریالیسم و صهیونیسم در دنیای کنونی پیوند زنند. شکنجه از نظر کمونیستها بد و خوب ندارد، حقوق اسرای جنگی و یا حتی جنایتکاران خدشه ناپذیر است. نقض حقوق ملل و تجاوز به عراق و افغانستان و یوگسلاوی ضدیت آشکار با حقوق بشر است و توسط دشمنان بشریت صورت می پذیرد. اشغال سرزمین قدس و تاراندن سه میلیون فلسطینی و نقض حق حیات مستقل آنها ضدیت با بشریت است و باید محکوم شود. نمی شود مطابق تبلیغات صهیونیستها و جاسوسان آنها که اسرائیل را کشور دموکراتیک می خوانند جنایت علیه خلق فلسطین را مورد تأیید قرار داد.

حزب ما رهنمودش این است که در همه فعالیتهای مربوط به حمایت از حقوق بشر، باید با طرح شعارهای درست و افشاءگرانه دست ماموران خود فروخته امپریالیستها، ناسیونال شونیستها، خودفروختگان باز شود. باید روشن شود که مدافعین واقعی حقوق بشر چه کسانی هستند و چه کسانی کاسبکارانه در پی آن هستند تا جای ناقضین حقوق بشر را با یکدیگر تعویض کنند. حقوق بشر انتزاعی و مجرد وجود خارجی ندارد.

مبارزه برای تحقق حقوق بشر از مبارزه بر ضد امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع داخلی می گذرد. حقوق بشر امپریالیستی حقوق بشری است که ابناء بشر را به دسته ای از انسانهای مستحق شکنجه و بی حقوق و وحشی و غیر متمدن، با حجاب و مسلمان و مسلمان سیاسی و یا به دسته دیگری از انسانهای به اصطلاح "لائیک"، "مدرن"، بی حجاب و مسلمان غیر سیاسی، هوادار خصوصی سازی، سازمان تجارت جهانی، جامعه باز ... که شایسته برخورداری از حقوق بشر هستند تقسیم می کند. چنین تفکر بیمارگونه جرج بوشی و یا تونی بلری با تفکر خمینی و لاجوردی فرقی ندارد. و پیروان این دو تفکر نیز هر دو از یک قماشند.

بر رفقای حزبی است که هرگز به دام حمایت از حقوق بشر انتزاعی نیافتند و مرعوب تبلیغات امپریالیستی نشوند. به حمایت از سازمانها و تشکلهای و گروههای نپردازند که سیاست روشنی در مقابل امپریالیسم و صهیونیسم ندارند و همواره مترصدند که سخنان جرج بوشها و اوبا ماها را نشخوار کنند. حمایت از حقوق بشر نباید تجزیه بردار باشد و آنجا که با نیت شوم این سیاست تعقیب می شود باید نخست به روشنگری و به اصلاح آن دست زد و در صورت مقاومت طراحان آنها باید، با طرحهای مناسب و تدوین شده با روح این مقاله که در دست است ماهیت امپریالیستی و دسیسه چنانچه این "بشر دوستان" صهیونیست و آمریکائی را بر ملا ساخت، باید مستقلاً با نقض حقوق بشر به مبارزه پرداخت و نشان داد که حقوق بشر مشخص بخشی از حقوق بشر جهانی و جزئی از کل می تواند باشد و تنها در این رابطه قابل تفسیر است. لعنت بر کسانی که با نقاب بشر دوستی برای اسارت بشریت زنجیر می سازند. این شیوه تاریخی طولانی دارد.

حزب کار ایران (توفان) ۲۰ آذر ۱۳۹۲

نلسون ماندلا عضو رهبری "حزب کمونیست" آفریقای جنوبی بود

با رویزیونیسم نمی شود انقلاب را به پیروزی رساند



درگذشت نلسون ماندلا رهبر جبهه ضد نژاد پرستی آفریقای جنوبی فرصتی شد تا یک بار دیگر به علل متوقف شدن این جنبش در نیمه راه و پی آمدهای سازش با رژیم سفیدپوستان سرمایه داری پرداخت و درسهای ضروری را از این شکست آموخت تا راهگشای جوانندگان راه آزادی و سوسیالیسم گردد.

پیروزی جنبش ضد آپارتاید به رهبری نلسون ماندلا دربرانداختن رسمی حکومت کثیف و منفور آفریقای جنوبی، حکومتی که همواره از پشتیبانی بیشرمانه امپریالیستها و هارترین دولتهای فاشیستی و صهیونیستی نظیر اسرائیل برخوردار بود، مورد حمایت ما کمونیستها

و همه نیروهای انقلابی و ترقیخواه جهان قرار گرفت. این دوره از تاریخ، تاریخ مبارزه مرگ و زندگی نلسون ماندلا با ۲۷ سال زندان و شکنجه و مقاومت، یک دوره از حیات مبارزاتی درخشان اوست. وی به حق در این دوره به سمبل همه سیاه پوستان آفریقای جنوبی و سراسر جهان علیه راسیسم و نژادپرستی بدل گردید. نکته قوت ماندلا در سازش ناپذیری او با رژیم نکت و ضدبشری سفید پوست حاکم بود.

لیکن متأسفانه دوره ای از حیات مبارزه سیاسی نلسون ماندلا، دوره ای که می توانست نقش تعیین کننده تاریخی در سرنوشت مردم آفریقای جنوبی و سراسر آفریقا داشته باشد، دوره سازش طبقاتی و پشت کردن به آرمان و آمال کارگران برای برچیدن سیستم بهره کشی و غارت و بردگی است. نکته ضعف نلسون ماندلا درست در بزن نگاه تاریخی، باخاطر اعتقادش به صلح و سازش طبقاتی آشکار میگردد و در سطح باقی می ماند و همانند مهاتما گاندی به تاریخ می پیوندد. نلسون ماندلا در شرایطی از زندان آزاد گردید که دیگر تمایلی به برچیدن نظم ننگین حاکمیت سرمایه داری و نظام بردگی و فقر و اختلافات طبقاتی نشان نداد، به تغییراتی در شکل و ظواهر امر رضایت داد و درست در این برهه از تاریخ بود که وی مقبول همه سازشکاران و مورد تحسین امپریالیسم جهانی و تمامی رژیمهای سرمایه داری قرار گرفت. در بیانیه حزب ما که به مناسبت درگذشت ماندلا انتشار یافت موشکافانه به علل عقب نشینی رژیم آفریقای جنوبی و سازش با جبهه ضد آپارتاید پرداخت و چنین تحلیل کرد:

"عقب نشینی سفیدپوستان استعمارگر سیاه دل، عقب نشینی آدمخوارانی که قلبشان مالا مال از نفرت ضد سیاه بود یک عقب نشینی مصلحتی برای نجات جان خود، طبقه خود و منافع اقتصادی و سیاسی خویش در آفریقای جنوبی و مبارزه با رشد کمونیسم در آفریقا بود. ایدئولوژیهای بورژوا در جهان به این نتیجه رسیده بودند که دیگر ممکن نیست با توسل به اندیشه های نژادی بشود بر میلیونها سیاهپوست آفریقائی و آمریکائی تسلط داشت. آنها مصمم شدند ترکیب طبقاتی مردم سیاهپوست را بر هم زنند. از مبارزه ملی سیاهان، از مبارزه ضد تبعیض و نژادپرستی آنها که انگیزه های محکمی برای نزدیکی آنها به کمونیسم بود، یک نظام طبقاتی بسازند که در این نظم جدید سیاهانی هم حضور داشته باشند که با ورود به طبقات بالا در کنار سپیدان قرار گرفته و به منافع مشترک طبقاتی اندیشیده و در پی دفاع از آن و مبارزه با کمونیسم برآیند. مبارزه سیاهان بر ضد سفیدان که مرز مشخص مبارزه طبقاتی تا آن دوران بود، حال مخلوط می شد و به گمراهی بسیاری از مبارزان سیاهپوست بدل می گردید، زیرا آنها می دیدند که طبقه حاکمه یک رنگ نیست، مخلوطی از سیاه و سفید است و این تداخل رنگها، قدرت تشخیص را کاهش داده و کار مبارزه بر ضد نژادپرستی را کمرنگ می کرد. این سیاست را امپریالیستها در آمریکا نیز با روی کار آوردن سیاستمداران سیاهپوست و شرکت دادن آنها در بهره برداری از بهره کشی طبقه کارگر اجراء کردند. اگر بورژوازی استعمارگر و سفید پوست آفریقای جنوبی و بورژوازی امپریالیستی جهانی به این سازش و نیرنگ دست نمی زدند، معلوم نبود بتوانند چیزی را نجات دهند. در وضع کنونی همه تجارب و سرمایه ها در دست سفیدها باقی مانده و فقر طبقاتی در نزد سیاهان است و تنها قشر نازکی از آنها می تواند خود را به طبقه بالا بکشاند و با سفیدها شریک شود. منافع سرمایه به تداخل رنگها یاری می رساند. حال طبقات و نه نژادها در مقابل هم ایستاده اند. این بار سیاهان هستند که دستور می دهند ده ها کارگر سیاهپوست معادن الماس آفریقای جنوبی را به گلوله ببندند."

نلسون ماندلا همواره بعنوان یک شخصیت غیر کمونیست اما مترقی و ضد راسیست و ضد استعماری مورد ارزیابی قرار میگرفت و از این روی سیاست صلح و سازش طبقاتی او چندان تعجب انگیز نبود و با ماهیت سیاسی اش همخوانی داشت. چنین سیاستی برای مارکسیست لنینیستها قابل پیش بینی بود. اما سیاست سازشکارانه نلسون ماندلا زمانی فاجعه بار و غیر قابل فهم محسوب میشود که وی چنین زد و بند سیاسی با بورژوازی را بعنوان عضو رهبری "حزب کمونیست" آفریقای جنوبی به اجرا در می آورد و با تئوری آشتی طبقاتی در می آمیزد و سرانجام آن را به شکست می کشاند. تا قبل از مرگ نلسون ماندلا هیچ سند رسمی وجود نداشت که وی عضو رهبری "حزب کمونیست" آفریقای جنوبی باشد. درست چند روز پس از مرگ نلسون ماندلا بود که "حزب کمونیست" آفریقای جنوبی اعلام کرد:

"رفیق ماندلا عضو کمیته مرکزی حزب ما بود و رهبری حزب آگاهانه به انکار عضویت وی در حزب پرداخت تا جبهه ضد آپارتاید مورد سوء استفاده ضد کمونیستها قرار نگیرد."

طبیعی است که کسی نمی تواند ایرادی به چنین تاکتیکی بگیرد. جبهه ضد آپارتاید و ضد استعماری شامل دهها حزب سیاسی و محافل گوناگون بود و حزب "کمونیست" بخش متشکل و نیرومند آن بود و عملاً رهبری جبهه ائتلافی ضد آپارتاید در دست این حزب قرار داشت. آنچه مورد پرسش قرار میگیرد این است که "حزب کمونیست" آفریقای جنوبی ماهیتاً یک حزب رویزیونیستی و سازشکار بود و از شوروی رویزیونیستی الهام میگرفت و به تئوری سازش طبقاتی خروشچفیسیم آلوده بود. چنین حزبی با چنین ماهیتی نمی توانست پرچمدار واقعی به پایان بردن انقلاب باشد و سوسیالیسم را در جامعه مستقر گرداند. بسیاری از جنبشهای ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری در جهان حتا جنبشهایی که اسلحه نیز در دست داشتند بواسطه آلودگی به رویزیونیسم انقلاب را به شکست کشاندند و به خیانت در غلطیدند. شکست جبهه ضد آپارتاید و سازش با بورژوازی و امپریالیسم در آفریقای جنوبی حامل این آموزش مارکسیسم است که حزب انقلابی مارکسیستی لنینیستی نمی تواند سر آشتی با رویزیونیسم داشته باشد. آنان که نزاع جهانی بین مارکسیست - لنینیست ها و رویزیونیستها را در درده شصت نزار سنی و شیعه تعریف میکردند و به سادگی از کنار آن میگذشتند و با توسل به "کمکهای شوروی به جنبشهای آزادیبخش" به توجیه این تئوری ضد کمونیستی می پرداختند امروز باید پاسخگوی سیاست خاننازه "حزب کمونیست" آفریقای جنوبی باشند که جنبش را به شکست کشاندند و اثر مخربی در منطقه و جهان گذاشتند. مهمترین آموزش از این شکست این است که رویزیونیسم دشمن مارکسیسم است و هیچ حزب کمونیستی بدون مبارزه قاطع ایدئولوژیکی برای پاکیزگی مارکسیسم لنینیسم نمی تواند بر بورژوازی و امپریالیسم پیروز گردد. حزب ما در همین رابطه به مناسبت شصتین سالگرد درگذشت رفیق استالین چنین نوشت:

"تنها یک مبارزه بی امان با رویزیونیسم خروشچفی و تبعات و تاثیرات آن در شوروی و جهان است که می تواند راه گشای جنبش کمونیستی باشد. با وصله و پینه و ایورتونیسم نمی شود پرچمی راه گشا برای کمونیستها در سطح جهانی برافراشت."

روشن است که کسانی که در تحت تاثیر گزارش "محرمانه خروشچف" در کنگره بیستم قرار داشتند و دارند و همان سخنان بی پایه را تا به امروز تکرار می کنند، نمی توانند کمونیست باشند. پذیرش استالین به عنوان مارکسیست - لنینیست بزرگ، معمار سوسیالیسم شرط لازم برای مبارزه با رویزیسم و بریدن از آن است، ولی نه شرط کافی. کمونیست کسی است که درک کند تسلط رویزیسم در حزب، به مفهوم تسلط دشمن طبقاتی، به مفهوم انحطاط حزب و دولت، به مفهوم انحطاط سوسیالیسم است. با رویزیسم نمی شود ساختمان سوسیالیسم ساخت. با رویزیسم نمی شود مبارزه مردم را رهبری کرد و انقلاب را به پیروزی رساند. رویزیونیستها متحد کمونیستها و دوستان آنان نیستند. رویزیونیستها ضد کمونیستند و جایی در احزاب کمونیستی نمی توانند داشته باشند. نمی شود با برچسبهای مضحکی نظیر "سوسیالیسم واقعا موجود"، "سوسیالیسم نوع چینی"، "سوسیالیسم عربی"، "سوسیالیسم بولیواری" و... ماهیت سوسیالیسم را به مصداق "همینه که هست" تحریف کرد و بخورد طبقه کارگر داد. استالین پیامدهای نابودی جمهوری شوروی را برای اوضاع سیاسی جهان جمع بندی کرد و پیشگویی نمود در شرایط پیروزی سرمایه داری بر سوسیالیسم، پیروزی رویزیسم بر لنینیسم چه فاجعه خوفناکی می تواند پدید آید و چه هوای مسمومی می تواند فضا را پر کند. وی ابراز داشت: "پیامدهای درهم شکستن جمهوری شوروی توسط سرمایه چه می تواند باشد؟ دوران سیاه ترین ارتجاع بر تارک همه ممالک سرمایه داری و مستعمرات فرو می ریزد، طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم به بردگی کامل کشیده می شوند و مواضع کمونیسم جهانی نابود می شود" (آثار استالین جلد نهم صفحه ۲۹ چاپ آلمانی).

و ما مشترکا در مقابل ویرانه ای که خروشچف و همدستانش تا یلتسین از خود باقی گذاشتند هستیم.... رویزیونیسم دشمن مکار و خطرناک کمونیستهاست و باید با وی مبارزه بی امان نمود....."

اینهاست آن نکات مهمی که باید در علل کرنش نلسون ماندلا در مقابل بورژوازی و امپریالیسم به حساب آورد و آموخت که با حزب رویزیونیستی نمی شود نهضت انقلابی را به پیروزی رساند، شکست آن محتوم است و جز این نیز نمی باشد.

روشن فکر کیست؟

مقاله ای از توفان شماره ۳۹ ارگان سیاسی مشترک سال چهارم دوره ی پنجم - بهمن ماه ۱۳۷۶ - فوریه ۱۹۹۸.

پاره ای واژه های تاریک فکر را در مقابل واژه های روشن فکر قرار می دهند و بر این باورند که تاریک فکران مرتجع اند و عقبگرا و روشن فکران به پیشرفت و ترقی و تعالی بشر می اندیشند. اگر چه شاید این نوع اظهار نظر از نیت پاک سرچشمه بگیرد، لیکن این تعریف علمی نیست و معتقدان به آن را دچار مشکلات در بحث خواهد کرد. از نظر کمونیستها، روشن فکران یک جامعه کسانی هستند که با کار فکری سر و کار دارند، اعم از اینکه مترقی باشند یا مرتجع، انقلابی باشند یا ضد انقلابی، تعهدی به مردمشان داشته باشند و یا نسبت به سرنوشت آنها بی تفاوت باشند. مارکسیستها کار فکری را در مقابل کار یدی قرار می دهند و محل آنها در حقیقت کارگران و دهقانان و مجموعه ی زحمتکشان هستند که به طور عمده با کار یدی به گذران زندگی مشغولند. اگر کارگری به منافع طبقاتی خود واقف باشد و به عضویت حزب کمونیست در آید، وی را تبدیل به روشن فکر نمی کند، وی کارگر می ماند. ولی یک کارگر انقلابی و مترقی، یک انسان واقعی. تداخل مفاهیم کار بحث را مشکل می کند و راه را برای هرگونه تحریف و مشوب کردن افکار باز می گذارد.

این تصور باطل وجود دارد که گویا فقط شعرا، نویسندگان، هنرپیشگان، هنرمندان و نظایر آنها روشن فکر محسوب می گردند و سایر مشاغل که به کار فکری سر و کار دارند، روشن فکر نیستند. یک دکتر و یا مهندس را در نظر بگیرید، آنها نیز از قشر روشن فکران هستند. چون با کار فکری سر و کار دارند. دکتری پیدا می شود که به جای طبابت که تخصص وی است، عملاً تاجر است و با کالائی به نام جان مردم معامله می کند. بیماران خود را به صورت "اکورد" معاینه کرده و حق درمان کلان از آنها می گیرد. نمونه ای این پزشکان را ما در ایران کم نداریم. آنها به امری که فکر نمی کنند، جان مردم است، خدمت به بشریت و همنوعان خود است. تا بیماری توانائی مالی نداشته باشد، از درمان وی سرباز می زنند. در مورد مهندسان نیز وضع بهتر از این نیست. آنها به اختراعاتی می پردازند که جان بشریت را تهدید می کند، مین های جنگی، آلات قتاله ی شکنجه و کشتار دستجمعی و یا فردی از این نمونه ها فراوان هستند. آنها از راه علم خود، از راه کار فکری خود مال و مقام می اندوزند و جسم مردم را در معرض خطر قرار می دهند و یا نابود می کنند. این روشن فکران که پزشکان نازی و فاشیست که بر روی اسرای جنگی آزمایشات عملی می کردند، از زمره ای آنها هستند، ننگ بشریت اند و از زمره ی روشن فکران مرتجع محسوب می گردند. ضرر آنها به افراد و یا به جماعت می خورد. دامنه ی نتایج تأثیرات فکری آنها محدود و یا نامحدود است. لیکن روشن فکرانی هستند که با خلق اثری ارتجاعی و ضد بشری در قالب واژه های مردم پسند و بزک شده، نه جسم، بلکه روان مردم را صدمه می زنند. اجتماعی را به راه کج می کشانند، این روشن فکران مانند آن دکتر ناظر مرگ یک نفر یا صد بیمار خود نیستند، آنها فرمان قتل روحی اجتماع را صادر می کنند، آنها نیز مرتجع اند ولی تأثیرات افکار آنها محدود نیست، نامحدود است و لذا فجایعی به بار می آورد که به مراتب خطرناک تر است. تاریخ از این روشن فکران کم به خود ندیده است، هیتلر، ترومن، جاسون، نیکسون، ریگان، شاه، خمینی، ... روشن فکران را فقط بر اساس تعهدی که به بشریت و منافع جمع و حرکت در راستای تاریخ تکامل بشریت دارند، می توان به مرتجع و مترقی، انقلابی و یا ضد انقلابی تقسیم کرد و نه بر اساس این که "من نوعی" از وی خوشم بیاید و یا بدم بیاید. در زمان پهلوی، روشن فکران کمی نبودند که علیرغم دانش وسیعی که داشتند، در خدمت بقای رژیم پهلوی قلم می زدند و یا رفتار می کردند، نمی شود آنها را چون شاه پرست بودند و رژیم ستم شاهی را تبلیغ می کردند، فاقد کیفیت علمی دانست. هم اکنون نیز تاریخ نویسان با معلوماتی هستند که روشن فکرند و طوری تاریخ ایران را بررسی

می کنند که گویا هنوز ساواک بر سر کار است و انقلابی در ایران صورت نگرفته است. آنها پیام انقلاب شکوهمند ۲۲ بهمن را درک نکرده‌اند. البته در جامعه‌ی طبقاتی، در جامعه‌های که گروه بندی‌های سیاسی و اقتصادی با تناقض منافع زندگی می کنند و خوشبختی بخش ناچیز حاکم بر فلاکت اکثریت وسیع محکوم استوار است، روشنفکران نیز در این شرایط مادی پیش یافته، پا به عرصه‌ی وجود می گذارند و پرورش می یابند و عمل فردی و یا اجتماعی آنها در هر صورت در خدمت بخشی از جامعه قرار می گیرد. اگر عمل فردی دکتر و یا مهندس دامنه‌ی محدود اجتماعی داشته باشد، در مورد فیلم سازان، نویسندگان، خبرنگاران و روزنامه نویسان وضع به این منوال نیست؛ دامنه‌ی تأثیر کار آنها وسیع تر است زیرا مخاطب آنان اجتماع است. آنها اثر خود را برای ارضاء روان شخصی خود خلق و در تیراژ بالا منتشر نمی کنند، بلکه می خواهند آن را برای دیگران به میدان آورند و جامعه را با آن اثر مورد تأثیر قرار دهند. کار آنها چه خواهند و چه نخواهند، یک کار اجتماعی است و در اینجاست که میان دامنه‌ی تأثیرات کار آنها و دکتران و مهندسان و آموزگاران و نظایر آنها تفاوت فاحشی بروز می کند. این ارزیابی علمی نشان می دهد که کانون‌های نویسندگان، چه خواهند و چه نخواهند، چه به این امر واقف باشند و چه نباشند، چه، خود را به کوچی علی چپ بزنند و چه بر حقیقت متکی گردند، کار اجتماعی انجام می دهند و باید بپذیرند که مردم نیز باید کار آنها را از روی خدمتی که به منافع مردم می کنند و تعهدی که نسبت به ارزش‌های والای بشری دارند، مورد داوری قرار دهند. نویسندگانی که خود را غیر سیاسی می دانند و نمی خواهند با سیاست کار داشته باشند، یا غافلند از این که با اشاعه‌ی این فکر به استمرار سلطه‌ی حاکمیت متعفن کنونی مبادرت می ورزند و یا ریگی به کفش دارند که همین نیت را با بازی با کلمات و پناه بردن به عبا "ادبیات غیر سیاسی"، "هنر برای هنر" اجراء می کنند.

زنده یاد مترجم نامی محمد قاضی که همین چندی پیش درگذشت و یادش گرمی باد، زمانی که حنجره‌اش را به علت بیماری سرطان در آلمان جراحی کرده بودند، در ده شب شعر با یاری دخترش اعلام کرد که در ایران محمد رضا شاهی، که حق بیان وجود ندارد، چه نیازی به حنجره است. مردم حق شناس ایران زار، زار می گریستند زیرا در این گفتار درد دل خود را، بازتاب آلام اجتماع را می دیدند. آنها به قاضی، به سعید سلطان پور، غلامحسین ساعدی، سعیدی سیرجانی ارج می گذارند و می فهمند که چه کسانی قلم و بیان و فکر و اندیشه‌ی خود را در خدمت آنها نهاده‌اند. این روشنفکران ایران قابل تأسی‌اند و کانون نویسندگان ایران چه در تبعید و چه در ایران باید از این چهره‌های درخشان الهام بگیرند و نه از کاسبکاران همه فن حریفی که تا به حال از قیل جمهوری اسلامی سیراب می شدند، هم "تبعیدی‌اند" و نام شریف پناهنده‌ی سیاسی را با خود برای روز مبادا حمل می کنند و هم به اروپا برای مرخصی آمده‌اند، هم از توبره می خورند و هم از آخور و امروز سر در آخور امپریالیسم آلمان دارند تا جای پای آنها را برای ساختن افکار عموم در آلمان و ایران باز کند. آنها خواب پوست پیاز را می بینند. ولی با داوری مردم ایران چکار می کنند؟ با مقاومت روشنفکران مترقی و انقلابی ایران چکار می کنند که واقعاً تبعیدت‌اند و برای تغییر آب و هوا به اروپا نیامده‌اند، لحظه‌ای نیز نباید از افشاء این حامیان جمهوری اسلامی در داخل و خارج از کشور طفره رفت و در آن تردید به خود راه داد. روشنفکری که در داخل مجیز این رژیم جنایتکار را بگوید و برای وی در خارج کسب وجه و آبرو کند، حق ندارد نامش در کنار نام روشنفکران انقلابی و جان باخته‌ی ایران قرار گیرد. این توهین و خیانت به احساس مسئولیت انقلابی، وفاداری به خلق، اندیشیدن به سرنوشت ۶۰ میلیون ایرانی و قربانی کردن منافع تنگ شخصی در پای منافع مشترک جمعی است. چراغ عمر چنین روشنفکران گمراهی بی نور است. و ما باز تکرار می کنیم:

« رهنمایی کی توانی ای که ره خود ندانی. »

شرح حال زندگی لنین (قسمت پنجم)



اثر استفان لینگرن-ترجمه پیام پرتوی

فقط یک خدا

در ۹ ژانویه ۱۹۰۵ خورشید در سن پترزبورگ می‌درخشید و هوا سرد بود. از هر طرف اشباح مندرسی به میدان قصر هجوم می‌آوردند. میدان را که توسط قصر زمستانی و نیروهای نظامی احاطه شده است میتوان در صورت پر شدن به آسانی مسدود نمود. بسیاری از آنها کارگران کارخانه Putilov بودند، در ماه دسامبر در آنجا اعتصاب بود. آنها پشتیبانی تزار را در مقابل کارفرمایان طلب می‌نمودند.

اکنون آنها ساعتهاست که انتظار میکشند. آیا تزار تمایلی به نشان دادن خود داشت؟ تزار ظاهر نشد. در عوض در آن هوای صاف زمستانی یک بوق خطر غیر عادی شنیده شد.

"این چه صدایی بود دیگه؟" یکی پرسید.

یکی که تصور میکرد قضیه چه بود گفت: "علامت اینه که سربازها باید خودشون را در یک صف قرار بدن".

یک بوق خطر دیگر. مردم روی زمین دراز کشیدند. صدای سومین اخطار، و به همراه صدایی آرام.

"این چی بود؟ دارن شلیک میکنن؟"

همان فردی که حدس میزد بداند گفت: "چیزی نبود. فقط تیر آزاد بود"

اما درست در همان نزدیکی مردم..... زنان و بچه ها بودند که به روی زمین میفتادند.

"نه، نترسید، این فقط یک تیر گمراه کننده بود...."

مردم از قبول حقیقت سرباز میزدند. سربازان تیراندازی را آغاز و فزاقها و سربازهای سواره نظام با شمشیرهایشان به جان مردم افتادند.

آلکساندرا کولنتای که خود در میدان شاهد ماجرا بود این چنین بازگو نمود.^۱ بر اساس آمار دولت این تظاهرات ۹۶ نفر کشته و ۳۳۰ نفر زخمی بر جای گذاشت.^۲ بر اساس گزارش پلیس ۱۰۰۰ نفر کشته و چهار هزار نفر زخمی شده بودند.

تظاهر کنندگان که توسط کشیشی به نام گنورگی گاپون رهبری میشدند با خود شمایل و عکسهای تزار را حمل میکردند. در حال نزدیک شدن به کاخ زمستانی سرود مذهبی و سرود ملی - ه "خداوند تزار را حفظ کند" را میخواندند. در درخواست نامه کارگران آمده بود:

"ما بیچاره ایم، برده هایی اسیر، له شده زیر بار سنگین ظلم و استبداد. ما دیگر تحمل نداریم، ما دست از کار کشیده ایم و از سروران خود تقاضا کردیم که به خواسته های ما توجه کنند چرا که بدون آنها زندگی یک عذاب است. اما از دادن آنها به ما سر باز زده شد: برای کارفرمایان همه چیز غیر قانونی به نظر میآید. ما اینجا هستیم، بسیاری از ما. مانند تمام مردم روسیه ما نیز از حقوق اولیه انسانی محروم هستیم. به دلیل اعمال کارگران شما ما به برده تبدیل شده ایم".

ادعا نامه با تقاضای عفو عمومی، حقوق مدنی، دستمزد عادلانه، انتقال زمین به مردم به صورت تدریجی و فراخواندن مجلس موسسانی بر اساس حق رای عمومی و مساوی تمام شد.

این نمایشی احمقانه و رقت انگیز بود. کارگران "ناآگاه نمیدانستند که تزار رهبر طبقه حاکم بود"، این را لنین گفت.^۳ ناخشنودی چنان فراگیر بود که حتی بیانیه ای با ماهیت مذهبی، به رهبری اتحادیه - ی تحت کنترل پلیس و یک کشیش میتوانست جرقه - ی آغاز یک انقلاب را شعله ور سازد.

روسیه کشوری بود دیکتاتوری، که به معنای این بود که فرمان تزار قانون بود، که کسی نمیتوانست آنرا لغو و یا توسط جمعی انتخاب شده زیر سوال برود.

عقاید شخصی او در همه جا حاکم بود، از بالا تا پایین. پس از ناآرامیهای دهقانان در منطقه Poltava، شورشیان شرکت کننده با ۶۵، ۲۰۰ یا ۲۵۰ ضربه شلاق تنبیه شدند. آن کسی که در موقع مقرر خود را به حکمران معرفی نمیکرد ۱۵۰ ضربه اضافه به او زده میشد.

روسیه کشوری بود بدون قانون اساسی - به رعیتها آزادی داده شده بود اما هنوز شرایط بسیار ناهنجاری داشتند. دهقانان بسیار مقروض را ناگزیر به ترک زمینهای خود مینمودند. اگر چه آخرین و بزرگترین قطعی در سطح کشور ۸ سال پیش رخ داده بود، با اینحال وقوع هر ساله قحطی در اینجا و آنجا امری عادی بود. روسیه جامعه ای بود طبقاتی، اما همچنین جامعه ای بود متشکل از گروههایی با تعهدات و حقوقی خاص، که با فاصله ای بسیار زیاد بدنبال بقیه اروپا که از مدتها قبل اینگونه امتیازات رتبه ای را لغو نموده بودند روان بود. در روسیه هنوز مشاغل بالای دولتی به نجیب زادگانی داده میشد که از امتیازاتی مانند، ندادن مالیات بر حسب Mantal (واحدی برای اندازه گیری مالیات)، انجام ندادن خدمت سربازی و رهایی از تنبیهات برخوردار بودند. حتی حق داشتن مسافرت مجانی نیز برای تعدادی در نظر گرفته شده بود.

حق رای به سازمانهای متعلق به ثروتمندان محدود شده بود. در مسکو فقط دو درصد از مردم حق رای داشتند. بر اساس ضرب المثلی زندگی روزمره روسها از سه چیز تشکیل میشد sjtji, tjaj, tjin, رتبه، چای و سوپ کلم.

دولت روسیه یک دولت کاملاً بیشرم پلیسی بود. در سال ۱۹۰۸ در روزنامه پلیس Vestnik Politsii نوشته شده بود:

"هر چه جامعه متمدنتر و آگاهتر، تعداد پلیس، امتیازات و اختیارات آنها بیشتر. روسیه در مقایسه با اروپا و در مقایسه با تعداد جمعیتش بیشترین تعداد پلیس را داشت.

طی دو دهه قبل از انقلاب روسیه، محاسبه شده است که پلیس مخفی روسیه Ochranan میان ۳۵ تا ۴۰۰۰۰ جاسوس را در خدمت خود داشت.^۴ یکی از موارد معروف Jevno Azef - ه جاسوس بود که از جانب تزار به ریاست ارگان ترور سوسیال دمکراتهای انقلابی منصوب و عملیات تروریستی انجام میداد. او واقعا به سوسیال دمکراتها (SR) در انجام ماموریتشان زمانیکه در ژوئیه ۱۹۰۴

موفق به ترور وزیر کشور Plehve، که به نوبه خود به دلیل اینکه جانشین او Sjjpagin توسط تروریستها به قتل رسیده بود، شدند یاری نموده بود.

روسیه به زبان امروزی ما یک دیکتاتوری فاشیستی بود که ارگانهای دولتی تبلیغات کشتار دسته جمعی یهودیان "Pogrom" را سازمان داده و هر گونه اعتراضی را در نطفه خفه مینمود. در ضمن Pogrom عبارتست روسی که "قتل عام" و "ویرانی" معنی میدهد. رکورد در سال ۱۹۰۶، زمانیکه ۱۳۱۰ نفر اعدام شدند، زده شد. در بقیه اروپا در همان سال کمتر از ۱۰۰ نفر اعدام شده بودند.

یکی از ویژگیهای پیش پا افتاده - ی ارگانهای دولتی روسی این بود که بازماندگان فرد اعدامی را جهت پرداخت هزینه طناب و دیگر مخارج اعدام تحت فشار میگذاشتند.

این جامعه ای بود با یک خشونت غیر قابل توصیف که از نیروهای خود ترمیم کننده - ی طبیعی - اجتماعی و امکانات برای انجام گفتمانهای عمومی محروم شده بود. بخش بزرگی از دهه های ۱۸۰۰ با تعداد سانسورهای مشخص میشوند که به مراتب از تعداد کتابهای منتشر شده پیشی گرفتند.

لنین اشاره میکند که در آغاز قرن، در آمریکا، ۴۴ درصد از سیاهپوستان از نعمت خواندن و نوشتن محروم بودند. در همانزمان بیسوادی میان کشاورزان روسی *نو برابر بود* و امتیازات بدست آمده توسط سیاهپوستان آمریکایی نتیجه جنگ داخلی بود. میان کارگران صنعتی این رابطه برعکس بود، قبل از انقلاب سه نفر از چهار نفر قادر به خواندن و نوشتن بودند.

با اینحال تعداد کارگران در روسیه اندک بود، در سال ۱۹۱۶ فقط دو میلیون از یک جمعیت ۱۸۶ میلیونی را کارگران تشکیل میدادند و یکی از ویژگیهای خاص آن دوران شمار صنایعی بود که توسط تعداد انگشت شماری کمپانی بزرگ - ه بسیار نیرومند که اغلب آنها دولتی و یا با قرارداد دولتی کار میکردند اداره میشدند. سهام داران غربی ۹۰ درصد از معادن، ۵۰ درصد از صنایع شیمیایی، ۴۰ درصد از صنایع مهندسی و ۴۲ درصد از سرمایه های بانکی را در اختیار خود داشتند.

علیرغم رشد سریع اقتصادی، کارگران دستمزد بسیار کمی دریافت میکردند. به استثنای اتحادیه های "سبز" که توسط زوباتف، سازماندهنده پلیس مخفی تزار "Ochranan" اداره میشد، بقیه اتحادیه ها ممنوع بودند. هدف این "اتحادیه ها" این بود که کارگران را با ناظران کارخانجات، پلیس، کشیشان و اداره کنندگان کمپانیها آشتی بدهند.

فلزکاران روزانه ۱۰ تا ۱۱ ساعت و کارگران پارچه بافی که دستمزد کمتری داشتند ۱۴ ساعت در روز کار میکردند. در سال ۱۹۰۸ بررسی زندگی هزاران کارگر چاپخانه در مسکو نشان داد که فقط ۵،۵ درصد از آنها مالک محل سکونتی بودند. ۳۸ درصد از آنها در "گوشه خیابانها" و "اطاقکها" میخوابیدند.

در روسیه آمار مرگ و میر کودکان مانند مرگ و میر ناشی از بیماری سل دست کم دو برابر - ه بقیه اروپا بود. زبانشناس اسلاوی اهل سوئد آلفرد ینسن از سفری در بهار سال ۱۹۰۵ گزارش داد، گزارشی که بر اساس آن در منطقه مسکو شمار مرگ و میر کودکان - ه تا ۱۵ سال رقم وحشتناک ۵۴۲ نفر از ۱۰۰۰ نفر بود. بیش از نیمی از کودکان فرصت اینکه ۱۵ سالگی خود را تجربه کنند پیدا نمیکردند. میانگین عمر یک مرد روس ۳۱،۴ سال و یک زن روس ۳۳،۴ سال بود. با اینحال این صدها سال رکود نبود که حکومت تزار را سرنگون نمود. بر عکس میتوان گفت که این پیشرفتهای پس از آغاز قرن جدید بود که شرایط را برای سقوط رژیم مهیا نمود. پیشرفت سریع صنعتی، افزایش جمعیت، تماسهای طبقه روشنفکر با غرب، تمامی اینها شرایط را برای هر چه بیشتر مشهود شدن عقب ماندگیهای اسفبار سیستم سیاسی و ترکیب جامعه فراهم آوردند. انقلاب نه توسط مردم شکست خورده بلکه توسط مردمی که در حال برخاستن هستند انجام میشود.

در ژنو مرکز تبعیدیان روسی بلشویک، در چهار راه میان Rue de Carouge و جاده ساحلی در کنار رودخانه Arves، در محلی قرار داشت که بسیاری از مهاجرین در آن زندگی میکردند. بلشویکها تقریباً هر شب یکدیگر را در کافه Landolt ملاقات نموده و آجود مینوشیدند.

دوشنبه - ی پس از یکشنبه خونین لنین و Krupskaja به روال عادی در حال رفتن به کتابخانه بودند که نوجوان Lunatjarskij را ملاقات کردند:

"در مورد انقلاب چیزی شنیدین؟"

لنین شنیده بود. اما او آنرا مطمئناً در مقاله ای در مورد شکست تزار روسیه در جنگ با ژاپن پیشبینی نموده بود. اول ژانویه، هفته قبل از حمام خون در سن پترزبورگ، نیروی دریایی روسیه در خاور دور، پورت آرتور (در حال حاضر Dalian در چین) تسلیم ژاپن شد. ارتش روسیه، از همان روزهای مقدس اتحاد یک نیروی ارتجاع اروپایی، در هم شکسته شده بود.

لنین نوشت: "از هم پاشیدگی کثیفترین دشمن ما تنها به معنای این نیست که آزادی روسیه نزدیک میشود. آن از وقوع خیزش انقلابی کارگران اروپایی نیز خبر میدهد."

شکست در مقابل ژاپن نتیجه مستقیم پیشرفت سرمایه داری در روسیه بود. خانواده رمانف در موازات با فعالیتهای تجاری رو به رشد روسیه ثروت عظیمی را برای خود دست و پا نموده بود. گفته میشود که تزار حتی سهام کارخانه اسلحه سازی Vickers را که از جمله دقیقاً - به ژاپن اسلحه تحویل میداد خریده بود.

نگاه تزار توسط یکی از رابطان تجاری انگلیسی خود متوجه کره شده بود. او با یک امتیاز کوچک به شرکت چوب آغاز کرد، اما به زودی قصد تصرف بقیه کشور را نمود.

این توسعه طلبی بصورتی اجتناب ناپذیر به تضاد های میان روسیه و ژاپن دامن زد. در فوریه ۱۹۰۴ ناو اژدر افکن ژاپن بخشی از نیروی دریایی روسیه را که در لنگر پورت آرتور لنگر انداخته بود مورد حمله قرار داد. پس از تحمل زینهای فراوان روسها محاصره شدند. همزمان بخشی از ارتش ژاپن از روی رودخانه Jalu در کره عبور و ارتباط راه آهن روسها، میان منچوری تا پورت آرتور را قطع کرد. ۳۰۰۰۰۰ هزار زخمی و علیل به خانه بازگشته و یا اساسا به محل زندگی خود بازنگشتند. در روز تسلیم تزار نیکلای در دفتر خاطرات خود یادداشت کرد که او و خانواده اش "در محلی بسیار زیبا تفریح میکردند".

تسلیم در شرق و رخدادهای در پایتخت اولین مرحله قدرت گیری طبقه کارگر بود. برای اولین بار شورای کارگران انقلابی، sovjet، قدرت را در سن پترزبورگ و مسکو، Sevastopol، کیف، رستف، سامارا، چاکوف، Valdikavkaz و بسیاری دیگر از شهرها بدست گرفتند. در سن پترزبورگ در ماه نوامبر لئو ترنسکی به سمت رئیس انتخاب و عملا رهبر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شد. لنین هشیارانه کتاب راهنمایی را از ژنرال کمون پاریس Cluseret در مورد جنگهای خیابانی منتشر نمود. بلشویکها در این مرحله، در حالیکه منشویکها هنوز کمیته مرکزی را کنترل میکردند، کمیته های خود را که هواداران را در داخل روسیه رهبری مینمود تشکیل داده بودند. لنین نوشت: "گروههای مبارز بلشویکهای انقلابی باید سلاح تهیه کنند. آنها باید با تمام توان خود را به (سلاح، تپانچه، بمب، چاقو، پنجه بکس، ترکه، کهنه های پارچه غسل داده شده در فتوژن به منظور ایجاد حریق، طناب یا نردبانهای طنابی، بیل جهت ساختن سنگر، باروت پنبه، سیم خاردار، میخ [بر علیه اسب سواران] غیرو و غیرو.) مسلح نمایند. آنها، تحت هیچ شرایطی، نباید برای دریافت کمک به منابع دیگر، از بالا یا از خارج مراجعه و باید همه چیز را خودشان تهیه کنند." لنین میگفت که این گروهها بدون سلاح نیز میتوانند کارهای زیادی انجام بدهند: "۱- رهبری توده ها، ۲- مورد حمله قرار پلیس در هر زمان مناسبی و سرکوب قزاقها (امری که در مسکو اتفاق افتاد) غیرو و غیرو، تصاحب سلاح آنها، ۳- نجات مجروحان هنگامیکه تعداد کمی پلیس در محل وجود دارد، ۴- ریختن آب جوش بر روی پلیس از روی پشت بامها و پرتاب سنگ به آنها غیرو و غیرو..... تحت هیچ شرایطی نباید، بدلیل کمبود سلاح، از تشکیل گروهی چشم پوشی و یا آنرا به آینده موکول نمود." لنین به کمیته های کارگران انقلابی هشدار داد که سگهای سیاه (گاردهای مسلح که توسط تزار جهت نابودی اتحادیه ها و کشتار یهودیهها سازمان داده شده بودند) را مورد حمله قرار دهند، آنها را با شلاق بزنند، بکشند و مقر آنها را به آتش بکشند. گاهی یک فرد به تنهایی باید "با قبول خطرات آن" این کار را انجام بدهد. او مدعی بود که این تنها راه صحیح برای مبارزه به خاطر آزادی بود. دیگر دمکراتها تنها "شبه دمکرات" و "لیبرالهای لاف زن" بودند.

شورش به سرعت به ورشو، لودز، ویلنا، ریگا، تفلیس و باکو سرایت نمود. ناخشنودی کارگران، در حالیکه کشاورزان از فرصت سود جسته و کالاهای را به تاراج برده و زمینها را به اشغال خود درمیآوردند، با تقاضای استقلال ادغام شد. لیبرالها رفومی اساسی را مطالبه نمودند. دانشجویان تظاهرات کردند. در ۲۰ ژانویه ۱۹۰۵ دولت دانشگاهها را در کیف، ورشو، چارکوف و کازان تعطیل کرد. در ماه آوریل حکومت نظامی در کورلاند به اجرا گذاشته شد و در قفقاز کارگران راه آهن اعصاب نمودند.

دولت تزار به سیاست کهنه شده تفرقه بینداز و حکومت کن متوسل شد. در قفقاز حمله به مسلمانها و در اوکراین، بسارابیا، روسیه سفید و لهستان کشتار یهودیان سازمان داده شد.

اما این بار انقلاب نه تنها خاموش نشد بلکه فزونی گرفت. در ژوئن کارکنان ناو تندرو زرهی پوتمکین شورش کردند. وقتی که کشتی به منظور بار زدن ذغال به Feodosija واقع در کریمه بازگشت گروههای وفادار به تزار بر روی آن آتش گشودند و کشتی ناگزیر به اقیانوس بازگشت. هدف پوتمکین پهلو گرفتن در بندر کنستانتا در رومانی بود، محلی که ۴۰۰ تن از کارکنان آن، توقیف شدند. در ماه اکتبر موج بعدی انقلاب در رابطه با اعتصاب سراسری دنبال شد. یک افسر جوان در واحد دریایی دریای سیاه پیوتر اشمیت، اعلامیه ای را صادر و در آن احضار شورای انتخاباتی را تقاضا نمود. او این را به تزار تلگراف زد و در حالیکه منتظر پاسخ بود سرنشینان به کشتی زرهی tjakovo آمده و او را متقاعد نمودند که رهبری یک شورش جدید را به عهده بگیرد. او قسم معروف خود را ایراد نمود:

"ما قسم میخوریم که تا کسب حقوق حقه خود، که برای آن مبارزه میکنیم، هرگز عقب نشینی نکنیم."

در ۱۵ نوامبر ساعت ۹ پرچم قرمز بر فراز کشتی افراشته شد. و پیوتر اشمیت به کلیه کشتیهای جنگی اعلام نمود: "من، اشمیت، فرمانده کشتی هستم.. اما در همان روز Otjakov از واحدهای وفادار به تزار شکست خورد. پیوتر اشمیت و سه ملوان دیگر اعدام شدند.

لنین گاپون - ه کشیش را که از روسیه فرار کرده بود تصادفا در ژنو ملاقات کرد. گورکی به منظور فرار از کشور به کشیش کمک کرده بود که ریشش را بترشد و لباس مبدل به تن کند.

لنین او را در رستورانی ملاقات و بر طبق عادت مغز کشیش تازه وارد را از اطلاعات پر کرد. او فهمید که خشم گاپون از فقر و فاقه ای که کارگران سن پترزبورگ گرفتار آند و اقیست. گاپون گفته بود: "ما دیگر تزار نداریم. رودخانه خون مردم را از تزار جدا میکند!" لنین به همه رفقای تازه وارد خود که دور و بر کشیش میچرخیدند اخطار داد: "شما نباید به تملقات "پدر کوچک" گوش کنید. مطالعه کنید، در غیر اینصورت کارتون به همینجا ختم میشه!" او میگفت و به زیر میز اشاره میکرد.

لنین در حالیکه بسیاری از سازمانهای چپ میگفتند که گاپون "جاسوس تزار" بود از بدگوییها چشم پوشی و بر عقیده خود پا بر جا ماند. این البته روشن بود که گاپون باید ارتباطاتی با پلیس داشته باشد، به دلیل اینکه همه سازمانهای اتحادیه ای باید مورد قبول پلیس میبودند. اما به عقیده لنین، این امر مانع از این نمیشد که او را "یک مسیحی سوسیالیست" که به انقلاب روی آورده بود به حساب نیاورد. او بر روی من مانند فردی دانا و فعال که بدون شک میتواند انقلابی وفاداری باشد تأثیر گذاشت اگر چه او متأسفانه خود را یک فیلسوف انقلابی محسوب نمیکرد."

"کارگران چهار چوب دوران زوباتوویسم* را پشت سر نهاده و سازمانهای قانونی کارگری، که به منظور مبارزه انقلابی بنیان نهاده شده اند، همراه با گاپون راه انقلاب را انتخاب نموده اند."

*میان سالهای ۱۹۰۱ و ۱۹۰۳ Zubatov سازمانهایی قانونی و وفادار به دولت را تاسیس نمود، سازمانهایی که نام او را بر خود گرفتند. این روش Zubatovism یا oshchinaZubat نام گرفته است. مقصود بنیانگذار این سازمانها این بود که کارگران را به تشکیلاتی جلب نمایند که تنها تقاضای آنها رفرمهای ناب اقتصادی بوده و خواهان کار کردن تحت نظر پلیس باشند. مترجم

گاپون به این نتیجه رسیده بود که کارگران باید اسلحه بدست میگرفتند. اسلحه! ۱۹۰۵ اولین باری بود که این عبارت از جانب فردی بجز رهبری حزب شنیده میشد.

لنین سرش را به عنوان تأیید تکان داد. و به این ترتیب گاپون و لنین در یک طرح غیر قابل تصور به هم نزدیک شدند. Konni Zilliacus سوئدی/فنلاندی با پول ژاپنی ۲۵۰۰۰ فقره تفنگ و هزاران اسلحه خریده بود که قرار بود به فنلاند قاچاق بشوند. این محموله باید در مراحل مختلف در سواحل فنلاند تحویل داده میشد و در آخر کشتی به سن پترزبورگ رفته و ۱۲۰۰۰ اسلحه را به سازمان کارگری گاپون تحویل میداد. لنین گوش به فرمان بود و به منظور کمک به کشیش تمام توان خود را بکار گرفت.

اسلحه ها در یک کشتی انگلیسی به نام جان گرافتون بار زده شدند، اما در جزیره ای به نام خلیج باتن، در آنجا محموله باید به منظور ممانعت از دستیابی دشمن به آنها منفجر میشد، غرق شد. اما با تلاش طاقت فرسای ناسیونالیستهای فنلاندی و گروههای سوسیال دمکرات روسی که خود را به جزیره رسانده بودند بخشی از محموله گرانبها نجات داده شد. آن اسلحه های پرترفدار، حتی زمانیکه که شهردار استان Knipovitj کشتی را مصادره نمود، کاملاً از دست نرفتند. بسیاری از سربازان آنها را به قیمت روز، یک اسلحه در مقابل یک بطری شراب، معامله نمودند. این معامله در فنلاند بیشتر از جنبه روانی اهمیت داشت، چرا که مقامات اجرایی روسی از اینکه فنلاندیها در آنزمان تا بن دندان مسلح بودند هراس داشتند.^{۱۳}

در حالیکه بقیه روسهای تبعیدی با گاپون از در مباحثات بی معنی مذهبی در میامدند، لنین او را با عقاید خودش آزاد گذاشت. گاپون متنی تهییجی را که او خودش نوشته بود برای لنین خواند:

"ما به هیچ تزاری نیاز نداریم. اجازه بدهید که زمین فقط یک گرداننده، خدا، داشته باشد و شما همگی خدمتگزار او باشید!" لنین از خنده صورتش قرمز شد، اما به سرعت کنترل خود را بدست آورد:

"من یه جور دیگه فکر میکنم. اما اونو به زبان خودتان بنویسید، هر طور که مایلید!"

لنین بر این باور بود، انقلاب نه تنها با کمونیستها، اگر قرار بود انقلابی بشود، بلکه با میلیونها انسان دیگری که مانند گاپون فکر میکردند رخ میداد. حزب انقلابی سوسیالیستها بعدها گاپون را به جرم خیانت اعدام و این حکم را از طریق به دار آویختن او در سال ۱۹۰۶ تحت نظارت Pinhas Rutenberg، که بعدها از جمله صهیونیستهای برجسته در آمریکا و مهندس ساختمان آب در فلسطین شد، به اجرا گذاشته شد.

ابتدا در پاییز، زمانیکه انقلاب روسیه هنوز از خود نشانه ای از افول بروز نداده بود، لنین تصمیم گرفت که برای بازگشت به روسیه تلاش کند.

در اکتبر او به استکهلم آمد، که به خاطر دریافت مدارک قلابی چندین هفته در محلی به آدرس ۱۰ Karlaplan در منزل، کارل مانرهایم، برادر ژنرال و فرمانده آینده نیروهای مسلح گوستاو مانرهایم که شورش سرخها را نیز در فنلاند سرکوب نمود، زندگی کرد. زمانیکه لنین به سن پترزبورگ رسید همراه با Krupskaja، کاملاً قانونی، در محله ۱۵/۸ Gretjeskij سکنی گزید. اما بزودی بازی خسته کننده - ی موش و گربه با پلیس، به شکلی که لنین پس از یک ماه بالاجبار به زندگی مخفی روی آورد، آغاز شد.

بیش از پنج سال بود که او از روسیه خارج شده بود و به دلیل اینکه توان دیگر جریانات انقلابی دستکم هنوز به همان میزان - ه بلشویکها بود، او به فعالیتهای پشت پرده خود ادامه داد.

در ۲۷ اکتبر بلشویکها نشر روزنامه ای به نام Novaja Zjizn (زندگی جدید) را که به صورتی قانونی در سن پترزبورگ منتشر میشد آغاز نمودند. این روزنامه در ظاهر توسط همسر گورکی Marija Andrejeva منتشر میشد. لنین در این روزنامه روزانه و عملاً مقاله ای داشت و در روسیه با نطقی در مورد مبارزه برای ۸ ساعت کار در روز ظاهر شد.

تزار با امضای معاهده صلح با ژاپن با تمام نیرو به مردم خود پشت کرد. در مسکو جنگهای خیابانی به مدت ۵ روز ادامه یافت تا اینکه نارنجکهای گارد - Semjonov مقاومت مخالفان را در هم شکست. تظاهرات وحشیانه به خاک و خون و محل اجتماعات به آتش کشیده شدند، کشتار یهودیان آغاز و خلق تاتار در سبیری قتل عام شدند.

لنین باید به فنلاند مهاجرت و در نزد خانواده Leitesen "مهاجر نیمه راه"، که صاحب Villavasa در Kuokkala (در حال حاضر epinoR) در دماغه Karelska بود، میشد. پلیس شهامت وارد شدن به خاک فنلاند را نداشت. Krupskaja هر روز به سن پترزبورگ میرفت. در یک ویلای چوبی، بلشویکهای تحت تعقیب نشسته و برای اینکه لنین را به سر وجد بیاورند ورق بازی میکردند.

در آنزمان تقریباً دو سال از جنبش پرطنین انقلاب در روسیه گذشته بود. لنین طی این مدت میان شهرهای مسکو، سن پترزبورگ، Kuokkala، تامرفرش و استکهلم رفت و آمد مینمود.

در آوریل ۱۹۰۶ حزب چهارمین کنگره خود را در استکهلم برگزار کرد. از طریق مدارک نگهداشته شده پلیس میتوان تایید نمود که لنین، که آنزمان بطروف نامیده میشد، در ۲۶ آوریل با کشتی بخار بوره از فنلاند حرکت و در ساعت ۹ صبح به بندر استکهلم وارد شد. او بلافاصله توسط پلیسی به نام آدولفسون مورد بازجویی قرار گرفت و از او تعهد گرفته شد که خود را به ارگانهای دولتی مسئول معرفی کند. مانند دیگر مسافران روسی از او در مورد شغلش، طرحها و اقامتگاهش سوال شد. او اگر چه خود را Ivan Fjodorovitj Petrov معرفی کرد، اما مشخصات او مطابق با لنین بود.

او همچنین گفت که در هتل بریستول در کنار Gamla Kungsholmsbrogatan زندگی خواهد کرد. پلیس آدولفسون مشخصات زیر را در مورد لنین یادداشت کرد:

"قد متوسط. قوی هیکل، چشمان قهوه ای (۳-۴)، موهای سیاه (M.m)، پالتوی - ی زمستانی یک خطی خاکستری سیر، دماغ صاف، کت و شلوار سیاه، ریش بزی سیاه و سبیل سیاه، کمی تاس در قسمت استخوان آهیانه، و کلاه نمدی سیاه." به نظر نیامد که پلیس سوئد از مقاصد واقعی "بطروف" و دیگر روسها در استکهلم اطلاعی داشت. در واقع لنین و Krupskaja در هتل بریستول زندگی نکردند بلکه در هتل کارلا لارسون در محله ای به نام Engelbrektplan اتاقی گرفتند. ولی در هتل بریستول فرد سرشناس دیگری، جوزف استالین، نیز زندگی میکرد.

تعداد اعضای حزب به ۸۴۰۰ نفر رسیده بود، اما منشویکها هنوز در اکثریت بودند. بنا بر اظهارات تمامی شاهدان، این کنگره هیجان انگیزترین کنگره ای بود که تا آنزمان در Folkets hus (خانه مردم) در سوئد بر پا شده بود. تلاشهای لنین و فنودور دان که به منظور آرام نمودن شرکت کنندگان از زنگ کوچک ریاست جلسه استفاده مینمودند بی ثمر بود. شرکت کنندگان با اینحال بر سر هم فریاد میکشیدند. پس از جلسه لنین، با توجه به تمامی خطراتی که بازگشت به روسیه برای او در بر داشت، به منظور ادامه زندگی خانه به دوشی خود راهی روسیه شد.

او در ۹ می ۱۹۰۶ با نام مستعار کارپف، برای اولین بار و به صورتی علنی، در جلسه ای عمومی در روسیه شرکت کرد. رفقای حزبی او را شناخته و با کف زندهای ممتد از او استقبال نمودند. "این کیه؟" "این کیه؟" یکی از تازه واردان متحیرانه سوال کرد. کسی جوابی نداد.

به عنوان کارپف او میخواست که در کنگره معلمان روسیه نیز سخنرانی کند. با پلیسی همواره آماده، او اعضای کمیته مرکزی حزب را در مطب دندان پزشکی در Dvojers-Zilberman در منطقه Nevskij (شماره ۱۰۸) برای برقراری جلسه ای گرد هم آورد. اما زمانیکه در می ۱۹۰۷ پنجمین کنگره حزب در لندن تشکیل و شرکت کنندگان به روسیه بازگشتند، تزار موفق به بازداشت شمار زیادی از رهبران مهم شد. لنین به فنلاند بازگشت. اما در اتاقی اجاره ای کوچک با پرده های یراق دوزی شده در Äggelby خارج از Helsinfors، بدون روزنامه و مصاحبی نشستن، حال لنین را دگرگون میساخت. هم اطاق شدن با دوستان در Styrssudd شرایط را کمی بهبود بخشید. او کمی آرام گرفت. "وقتی که برگشتم خیلی خسته بودم"، او در ۲۵ ژوئن به مادر خود نوشت، "در حال حاضر از استراحتی مطلق لذت میبرم: حمام، قدم زدن، سکوت، کار نکردن. سکوت و انجام ندادن کاری، این از بهترین لحظات زندگی منه." شرایط نامعلوم در حزب و افول شور انقلاب در آنزمان خستگی روحی را به دنبال داشت. در اولین سال انقلاب قریب به ۳ میلیون نفر در اعتصاب شرکت نمودند. سال بعد یک میلیون، سپس کمتر و کمتر.^{۱۴} لنین بر آن شد که به سوئیس بازگردد.

در جریان عبور از سوئد، او بدون اغراق در حال غرق شدن در زیر یخها بود. او مطلع شده بود که اگر با کشتی معمولی، که از Åbo حرکت میکرد، مسافرت کند، دستگیر میشد. در عوض به او پیشنهاد شد که برای رسیدن به جزیره ای که پلیس روسیه به او دسترسی نداشت مدت یک شب سه Verst* بر روی یخ راه برود. در آنجا یک قایق سوئدی در همان روز او را با خود میبرد. ماه، ماه دسامبر بود و یخ روی آب نازک. دو نفر فنلاندی مست او را دنبال کردند و در محلی یخ در حال شکستن بود.

* (واحد اندازه گیری قدیمی طول در روسیه که برابر با بیش از یک کیلومتر است، در اینجا بیش از سه کیلو متر - مترجم

"چقدر ابلهانه اس که آدم به این شکل بمیره"، لنین با خود میگفت و سلانه سلانه به جلو میرفت.

به محض ورود به استکهلم او سراغ سوسیال دمکرات - ه آنارشیت Hinke Bergegre را گرفت که در هتل مالمستن واقع در ۶۲ Mäster Samuelsgatan به او منزل داد. لنین بخصوص مایل بود که در پارک هاگا قدم بزند و در کتابخانه پادشاهی واقع در باغ هومل بنشیند. در جریان بازدیدش enBergegr و وکیلی به نام هوگو لیندبری مصاحب او بودند و در دفتر ثبت از نام "John Frey" استفاده نمود. لنین عادت داشت که دست چپ در کنار اولین میز بنشیند. این میز بعدها توسط BK (کتابخانه پادشاهی) به کتابخانه لنین در مسکو به مناسبت صد ساله شدنش در سال ۱۹۶۲ اهدا شد. در جریان یک مهمانی، Uno Willers به عنوان نماینده "کتابخانه پادشاه" نطقی ایراد نمود. او در این نطق گفت "ما کارکنان کتابخانه سوئد به خودمان میبایم که یک بار - به برکت آزادی بیان و قلمی که همواره از آن بهره برده ایم - به آن سیاستمدار بزرگ امکان فضایی آزاد، به دور از پیگردهای جاری در کشورش، ارائه نموده ایم." ^{۱۰} او در شب سال نو ۱۹۰۷ در کتابخانه پادشاهی تا زمان تعطیل شدنش نشست و سپس تا آپارتمان کوچک Hinke Bergegre واقع در خیابان وانادی طبقه چهارم شماره ۱۵ قدم زد. تعدادی از رفقایش در آنجا گرد آمده بودند، لنین به صرف چای دعوت شد و همزمان منظره پارک هاگا با قصر بیلاقی باقیمانده از روزهای گوستاو سوم را مطالعه کرد. تصادفاً Hinke Bergegre که از صدای خوبی برخوردار بود خواندن ترانه ای از بلمان را که "بال زدن شاهپرک در هاگا دیده میشود" نامیده میشد آغاز نمود. لنین از شعر این ترانه چنان به وجد آمد که از هوگو لیندبری خواهش کرد که آنرا به آلمانی ترجمه کند.

اولین انقلاب روسیه فروکش نموده و تزاریسیم مهلتی بدست آورده بود. لنین، ابتدا پس از ده سال، به روسیه باز میگشت. پارلمان - ه رقت انگیز، دوما (به روسی "باز اندیشی کردن") که تزار با تشکیل آن موافقت و به کمتر از ۱۰۰۰۰ نفر از ساکنین سن پترزبورگ امکان دادن رای داده بود منحل و وعده های داده شده در مورد دمکراتیزه نمودن، که برای سرکوب انقلاب استفاده میشوند، باز پس گرفته شده بودند. گسترش صنعتی بسرعت ادامه یافت و نخست وزیر پیوتر استولپینین اجرای رفرم کشاورزی را، با هدف بوجود آوردن طبقه ای از کشاورزان مالک به منظور تضعیف سیستم پدرسالاری، آغاز نمود. استولپینین نیرومندتر شد. "کراوات استولپینین"، به عبارت دیگر چوبه دار، روش مورد علاقه او بود. دادگاههای نظامی ویژه حکم اعدام ۵۰۰۰ نفر را صادر و بیش از ۳۵۰۰ نفر نیز اعدام شدند. خانه او را در جزیره Aptekarskij در سال ۱۹۱۱ منفجر شد و بسیاری کشته شدند. تزار به تنهایی در خانه تابستانی خود در نزدیکی Peterhof نشسته و در عمل نمیتوانست در کشور فعالیت داشته باشد. خبری از جنبش انقلابی در سالهای میان ۱۹۰۵-۱۹۰۷ شرایط را برای پیوند کشاورزان فراهم آورد. بیش از یک سوم از تمام مناطق کشاورزی در شورش دهقانان شرکت نمودند. دهقانان ۲۰۰۰ قطعه از زمینهای بزرگ کشاورزی را به آتش کشیدند و انبارهای مواد غذایی را به تصاحب خود درآوردند. "متاسفانه آنها این کار را بصورتی اساسی انجام ندادند!" لنین نوشت زمانیکه تجربیات خود را از انقلاب جمعبندی مینمود. "متاسفانه آنها فقط یک پانزدهم از همه زمینهای کشاورزی را نابود کردند، آنها برای زدودن لکه ننگی که مالکیت خصوصی فنودالی بر روی زمینهای روسی نهاده است یک پانزدهم از آنچه که باید نابود میشد را نابود کردند." ^{۱۱}

۱- آکساندرا کولنتای: من بارها زندگی کرده ام (مسکو ۱۹۸۵)، ص ۹۵. f.

۲- LCC 23:236.

۳- LCC 23:237.

۴- Victor Seger: Ce que tout revolutionnaire doit savoir de la repression (paris 1972), p 29.

۵- Nikolas Werth i Le Livre Noir du communisme (Paris 1997) p 91.

۶- LCC 18:543.

۷- Zubatov پس از انقلاب فوریه خودکشی کرد.

۸- Alfred Jensen: Tsardömet vid skiljövägen (Stockholm 1905), p 35.

۹- ارقام به دهه های ۱۸۹۰ باز میگردد. Otto Latsis i Novye Izvestija 4 agust 1999.

۱۰- LCC 9 : 420.

۱۱- گارد مسلح که توسط تزار سازماندهی شده است برای اینکه اتحادیه ها را متلاشی نموده و کشتار یهودیان را آغاز نماید، ادعا نمود که ریشه ای تاریخی در مراکز صنعتی داشته باشد.

۱۲- سخنرانی در ۲۳ آوریل ۱۹۰۵.

۱۳- K.G Olin: Grafton - affären (Ab Olimex Oy 1993).

۱۴- Helene Carrere d Encausse: Lenine (Paris 1998), p 153.

۱۵- Uno Willers: Lenin i Stockhloem (Stockholm 1970), p 17.

۱۶- Lcc 23:249.

زنده باد لنینیسیم، تئوری و تاکتیک پرولتاریا در عصر امپریالیسم!

توفان شماره ۱۶۶ دی ماه ۱۳۹۲
ارگان مرکزی
حزب کار ایران منتشر شد.

رفقا، دوستان و یاران مبارز!

برای پیشبرد نبرد علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، علیه امپریالیسم جهانی، علیه رویزیونیسم و ضد انقلاب ترتسکیسم و شبه ترتسکیسم و تقویت جنبش کمونیستی ایران به حزب کار ایران (توفان) کمک مالی کنید!

پاره‌ای از انتشارات جدید توفان از سایت اینترنتی:

- * اتحاد دوستی جوانان بریتانیا - شوروی ۱۹۴۲
- * آموزش در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
- * بر علیه عامیانه کردن شعار انتقاد از خود - استالین
- * گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره چهاردهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی
- * گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره پانزدهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی
- * جنبه بین المللی انقلاب اکتبر - استالین
- * مارکسیسم و مسئله ملی - استالین
- * ترتسکیسم، ضدانقلاب در پوشش - م. ج. اولژین
- * سخنرانی و نطق استالین به مناسبت شروع جنگ کبیر میهنی
- * مانیفست حزب کمونیست - مارکس و انگلس
- * امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری - لنین
- * توطئه بزرگ کتاب سوم
- * توطئه بزرگ کتاب چهارم

در خطه حکمرانی اسرائیل اثر ارزشمندی از بهروز افراشته

سرزمین اشغال شده فلسطین توسط عزرائیل

ما خواندن این کتاب را به همه علاقمندان و پژوهشگران و مبارزین راه زادی و استقلال و سوسیالیسم توصیه میکنیم



آدرس سایتها و وبلاگهای مرتبط با حزب

www.toufan.org

[/http://www.kargareagah.blogspot.com](http://www.kargareagah.blogspot.com)

[/http://kanonezi.blogspot.com](http://kanonezi.blogspot.com)

[/http://rahetoufan67.blogspot.com](http://rahetoufan67.blogspot.com)

سایت کتابخانه اینترنتی توفان

<http://toufan.org/ketabkane.htm>

سایت آرشیو نشریات توفان

http://toufan.org/nashrie_tofan%20archive.htm

توفان در توئیتر

<https://twitter.com/toufanhezbkar>

توفان در فیسبوک به زبان انگلیسی

<https://www.facebook.com/pli.toufan?fref=t>

توفان در فیسبوک

<https://www.facebook.com/toufan.hezbekar>

کارگران زندانی و همه زندانیان سیاسی بی قید و شرط آزاد باید گردند!